

طرح استاد شاگردی نوین

یا چپاول کارگران با ارتجاعی ترین
شیوه اقتصاد



شماره ۱۵ - آبان ۱۳۹۱

شیده رخ فروز



در حالی که هنوز مُرکب طرح پیشنهاد ضد کارگری اصلاح قانون کار خشک نشده و اعتراضات کارگری نسبت بدان ادامه دارد، دولت ضد کارگری ایران یک طرح ارتجاعی دیگر علیه طبقه کارگر عَلم کرده است: «طرح آموزش استاد شاگردی نوین». این طرح در ۱۴ ماده و یک تبصره در ۲۲ آبان ۱۳۹۰ تصویب و برای اجرا به سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور ابلاغ شد. ما در این مقاله این طرح را بررسی می کنیم. ماده نخست این طرح به شرح زیر است:

نوشته های این شماره:

طرح استاد شاگردی نوین یا چپاول کارگران با ارتجاعی ترین شیوه اقتصاد ص ۱

درباره برابری فصل دهم از بخش اول آنتی بورژینگ ص ۱۱

محرومیت از کودکی، تباهی جوانی، آینده ای سیاه و تاریک ص ۲۸

نمود فقر و محرومیت زنان در خیابان های شهر ص ۳۱

مسئله مسکن در ایران ص ۳۴

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه جانبه
انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

«ماده ۱- اهداف»

۱-۶ - حرکت به سمت کاهش تصدی‌گری‌های دولت و استفاده حداکثری از ظرفیت بخش‌های غیردولتی در ارائه آموزش‌های مهارتی.

۱-۷ - حفظ و تقویت مشاغل سنتی و صنایع دستی.»

به ظاهر «اشتغال مولد و پایدار مطابق با فناوری های روز و استمرار و تثبیت مشاغل موجود» یکی از هدف های این «طرح» است. اجرای این «طرح» چیزی جز تولید خرد نخواهد بود و حاصل تولید خرد، که تولید پیشه وری نیز از این دست است، جز مالکیت خرد بر وسایل تولیدی نیست که به لحاظ بارآوری کار بسیار نازل خود، قادر به رقابت با تولید بزرگ نیست و دیر یا زود شاگردانی را که این طرح به اصطلاح نوین را گذرانده اند به صفوف کارگران بیکار خواهد راند. تحت شرایط کنونی که بسیاری از کارگران شاغل در مراکز و کارگاه های صنعتی، با دارا بودن سال ها سابقه کار و تجربه (مهارت)، به انواع بهانه و دلیل مانند رکود تولید، نبود مواد اولیه، قدیمی بودن فناوری و ماشین آلات و غیره به صفوف بیکاران و بی چیزان پرتاب می گردند یا پرداخت مزدشان ماه ها از سوی کارفرمایان به تعویق می افتد، و حتی به زمین کارخانجات و مراکز تولیدی از سوی دولت چوب حراج زده می شود، کارشناسان رژیم با آسمان و ریسمان بافتن و دست به دامن «فرمایشات» ولی فقیه شدن (که او نیز خمارآلود در آسمان ها سیر می کند و از واقعیات کنونی جامعه روی برمی

این طرح با رویکرد ایجاد بسترهای لازم برای اشتغال مولد و پایدار مطابق با فناوری‌های روز و همچنین استمرار و تثبیت مشاغل موجود و مورد نیاز جامعه به ویژه در مشاغل خانگی و سنتی با استفاده از ظرفیت بخش‌های غیردولتی در توسعه آموزش‌های مهارتی و در اجرای سیاست‌های کلی اشتغال ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری و نظام آموزش مهارت و فناوری مصوب مورخ ۱۳۹۰/۸/۱ هیأت وزیران و نیز ماده ۲۱ قانون برنامه پنجم توسعه برای استفاده از ظرفیت‌های آموزشی محیط کار واقعی و در راستای اجرایی نمودن سند راهبردی مهارت و فناوری سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور برای توسعه الگوهای آموزشی و با الهام از فرمایشات مقام معظم رهبری که سال جاری را به عنوان سال جهاد اقتصادی نامگذاری کرده‌اند با اهداف زیر اجرا می‌شود:

۱-۱- کسب تجربه و آشنایی با محیط کسب و کار واقعی و آماده‌سازی شاگرد برای ورود به عرصه اشتغال و کارآفرینی.

۱-۲- ارتقای توانمندی‌های حرفه‌ای معطوف به نیازهای بازار کار.

۱-۳- ایجاد انگیزه و ارتقای خودباوری شاگرد با مشاهده محیط کار واقعی.

۱-۴- هماهنگ نمودن آموزش‌های مهارتی و روزآمد کردن استانداردهای آموزشی با تحولات فنی بازار کار.

۱-۵- حرکت به سمت برقراری عدالت در آموزش‌های مهارتی در مناطقی که امکان ایجاد مراکز آموزشی مقدور نمی‌باشد.

گرداند)، قصد دارند دن کیشوت وار به «جهاد اقتصادی» شان تحقق بخشند. این هم از جنس پاوه گویی های احمدی نژاد مبنی بر وعده ایجاد ۲ میلیون شغل در کنار تشدید موج اخراج سازی ها و سیاست دیرینه «کم کردن نان خورها»ی رژیم است. هنگامی که کلیدی ترین بخش های صنعتی (مانند پتروشیمی اصفهان، خودروسازی ها، لوله و نورد ...) دست به اخراج کارگران می زنند یا در بخش کشاورزی صنعتی، با تعطیلی و ورشکستگی مراکز تولیدی (مرغداری ها، دامداری ها، مواد لبنی، چای خشکنی...)، کارگران بیرون ریخته می شوند، دولت می خواهد با این «طرح»، مشاغل خانگی و سنتی را که نه قدرت رقابت با محصولات مشابه دارند (مواد اولیه نامرغوب، بسته بندی نامرغوب، آلودگی در مواد خوراکی ...) و نه بودجه و پشتوانه مالی، توسعه دهد! تولیدکنندگان سنتی و خانگی که خود به دلیل شرایط گفته شده در معرض ورشکستگی بسر می برند دارای چه «ظرفیت» قابل اتکایی هستند که دولت روی آن حساب باز کرده است؟

این طرح می خواهد نظام صنفی پیشه وری را که در ارتجاعی بودن آن شکی نیست احیا کند. این طرح مستقیماً به ضد طبقه کارگر هم به ضد منافع اقتصادی او و هم به ضد روند مبارزه

طبقاتی اش است. این طرح به خوبی نشان می دهد که چگونه روبنای سیاسی حاکم حتی با روند رشد روابط تولیدی سرمایه داری در تضاد قرار دارد. «اهداف» این طرح آمیخته ای است از انشای پرگویانه مبتذل همراه با تناقضات مضحکی مانند «اشتغال مولد و پایدار مطابق با فناوری روز ... به ویژه در مشاغل خانگی و سنتی» زیرا چه کارهایی مهمتر از مشاغل خانگی و سنتی نیاز به فناوری روز دارد؟! این است نبوغ دولت ارتجاعی سرمایه داری عقب مانده که نشان خواهیم داد با این طرح می خواهد آن «اقتصاد مال خر»ی* را به پیش برد که در عالم واقعی متناظر آن را تنها می توان در اقتصاد غارت مشاهده کرد.

آری تأکید این طرح بر کسب تجربه و آشنائی و آماده سازی شاگرد با محیط کار برای ورود به «عرصه اشتغال و کارآفرینی» (آموزش استاد شاگردی)، احیای روابط عقب افتاده نظام صنفی پیشه وری است و همان گونه که در بالا گفتیم به خوبی نشان می دهد چگونه روبنای سیاسی حاکم حتی با روند رشد روابط تولیدی سرمایه داری در تضاد قرار دارد. برای درک بهتر این مقوله و جایگاه آن در نظام تولیدی، و ضدیتی که اجرای این طرح با منافع اقتصادی و روند رشد مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، در پی دارد، نخست

باید نظام صنفی و تمایزات آن از سرمایه داری و از روند تشکل یابی طبقه کارگر را بررسی کرد:

«صنف تشکل انسان هائی با حرفه واحد و منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی مبتنی بر آن حرفه واحد است (مانند صنف آهنگران، مسگران، بزازان، خیاطان، خبازان، حلاجان، کفاشان، زرگران، جواهرسازان و غیره). صنف پدیده ایست که در قرون میانه در جوامع فئودالی در درون کلات شهرها به وجود آمد و هنوز در جوامع سرمایه داری عقب مانده بقایای آن موجود است و در برخی از این کشورها در حیات اجتماعی نقش دارد. صنف آن تشکیلاتی است که در شرایط تسلط تقاضا بر عرضه در کل اقتصاد از ثبات تاریخی برخوردار است، ... صنف تشکیلاتی است مبتنی و منطبق با صنایع پیشه وری، ... صنف در اروپا حتی در آخرین نفس های جامعه فئودالی به پدیده ای ارتجاعی تبدیل شده بود و مانع ایجاد مانوفاکتورها در شهرها بود به طوری که مانوفاکتورها ناگزیر بودند سازمان و تأسیسات خود را در خارج از شهرها بنا نهند. صنف به طور کلی به لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حافظ امتیازات فئودالی بود و این امتیازات متقابلاً منافع صنف را محفوظ نگاه می داشتند. هر چند صنف حافظ امتیازات فئودالی بود اما

بسیار اتفاق می افتاد که منافع اقتصادی و سیاسی یک صنف به ویژه با سیاست تجاری، تعرفه های گمرکی و مالیاتی دولت فئودال مغایرت پیدا کند و منجر به کشمکش سیاسی بین صنف و دولت فئودال شود. صنف اساساً تجلی سازمان صنعت پیشه وری است و ربطی به سازمان صنایع سرمایه دارانه ندارد. صنف نماد اجتماعی واحد تولید پیشه وری است که در آن استادکار و شاگرد به رغم تضادهای روزمره منافع تاریخی مشترک و ناگسستنی از هم دارند. صنف به عنوان این نماد، سازمان مشترک استادکار و شاگرد با هم است، به عبارت دیگر هرگز در تاریخ جوامع به صنف شاگردان جدا از صنف استادکاران برخورد نمی کنیم در حالی که منافع و صف کارگران مزدی از همان آغاز از منافع و صف سرمایه داران جدا شده است. صف جدای کارگران از سرمایه داران و اینکه هرکدام از آنها طبقه جدا و در تقابل با یکدیگرند برای طبقه کارگر منافع و مبارزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جداگانه ای را ضروری ساخت که در مجموع مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل می دهند. همراه با درهم شکستن سازمان تولید فئودالی و رشد ماشینیسیم، تولید پیشه وری به مرور ضعیف شد و درهم شکست. توده پیشه ور (استادکار و شاگرد) به ویژه در بخش صنایع پیشه وری به سمت مبارزه کارگران مزدی جلب

شدند (به خصوص که خود این توده در راه تبدیل شدن به پرولتاریا بود).»

انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور کار می گذارد، بر نمی آید.

یک وجه اجرای طرح ارتجاعي «استاد شاگردی» توسط رژیم اسلامی که در تمامی حیات خونین و ننگین خود، درهم کوبیدن تشکل های کارگری و جلوگیری از تشکل یابی و ارتقای سطح مبارزات کارگران به هر قیمت را اعمال نموده، و همواره بر شعار «وحدت» حتی بین کارگران و سرمایه داران و برهم ریختن خطوط تمایز طبقاتی تأکید دارد، دقیقاً هم کاسه نشان دادن کارگران و کارفرمایان، سد کردن تشدید مبارزات کارگری و ایجاد رقابت و تفرقه در صفوف کارگران، در شرایط بحران کنونی است. نفی موجودیت کارگران به عنوان یک طبقه عظیم و مدرن که روز به روز بر شمار آنان افزوده می گردد، نفی تضاد منافع کارگران و سرمایه داران در تمامی عرصه های حیات جامعه و تقلیل روابط تولید سرمایه داری به روابط عقب مانده نظام زوال یافته صنفی، حربه ای است که از پس این واقعیت سرسخت یعنی ناتوانی سرمایه داری از حل تضادهای ذاتی خویش، تضادهایی که این نظام را به آستانه فروپاشی می کشاند و توان عینی مبارزاتی کارگران را به ضد استثمارگران بالا می برد و

این «طرح» در ماده ۲ شاگرد را اینگونه تعریف می کند:

« ۲- ۱ - شاگرد فردی است که برای کسب مهارت های لازم در یک شغل با رضایت و اختیار کامل خود و در مورد اشخاص زیر ۱۸ سال با اطلاع و رضایت کتبی ولی با نظارت سازمان و مطابق مقررات آموزشی آن در کارگاه مربوطه (که به عنوان کارگاه آموزشی تحت نظارت سازمان می باشد) براساس شیوهنامه اجرایی این طرح مشغول آموزش می شود.»

در این ماده نیز مانند قانون کار رژیم اسلامی (ماده مربوط به کارآموزان)، به بهانه شاگردی، دست کارفرمایان را (در اینجا استادکاران) در استثمار کودکان کاملاً باز می گذارد. در ماده ۳ (شرایط شاگرد) سن شاگرد حداقل ۱۵ سال ذکر گردیده است و داشتن سن زیر ۱۸ سال طبق تعاریف نهادهای بین المللی، کودک محسوب می گردد. داشتن رضایت و اختیار کامل که در مورد این کودکان به "ولی" واگذار گردیده در ماده ۳ بند ۱-۳ شکلی فرمایشی و مسخره به خود می گیرد: «۱-۳- شاگرد علاقه مندی و تمایل خود را کتباً اعلام نماید.» اگر این تناقض که کودکی زیر فشار (به دلیل فقر خانواده و یا اجبار ولی)، از تحصیل و بازی و نشاط دوره کودکی محروم شده

و به محیط کار رانده می شود، را در نظر نگیریم، از بی شرمی قانونگذاران رژیم مبنی بر اعلام علاقه مندی و تمایل کتبی کودک به بیگاری نمی توان گذشت! این استنثار وحشیانه در مورد کودکان زیر ۱۸ سال به خوبی در ماده ۵ طرح تعمیم داده شده است:

«۳-۵- زمان آموزش بایستی حداقل دو برابر زمان مندرج در استانداردهای آموزشی و تا سقف ۲ سال باشد. بدیهی است مدت زمان اجرای دوره در این بازه زمانی به توافق طرفین (استادکار و شاگرد) بستگی دارد.»

تعیین سقف زمان آموزش شاگرد تا ۲ سال یعنی اگر شاگرد بخواهد آموزشی کامل از سوی استادکار دریافت کند، مجبور خواهد بود به این زمان طولانی آموزش (کار کردن) تن در دهد در غیراین صورت اصولاً آموزشی در کار نخواهد بود! این بند در کنار بند ۵-۱۰ همین ماده به اوج ترفند کثیف قانونی رژیم اسلامی علیه کارگران (و بویژه کودکان کار) ختم می گردد:

«۵ - ۱۰ به جهت آموزشی بودن طرح هیچ مبلغی تحت هر عنوان از جمله مزد و حقوق توسط استادکار به شاگرد پرداخت نمی شود.»

پیش از این گفتیم که این نظام استاد شاگردی متناظر با اقتصاد غارت است. در اینجا لازم است کمی این موضوع را توضیح دهیم. ما در تاریخ ملاحظه می کنیم اقوامی بوده اند که شیوه

اصلی معیشت شان از طریق غارت و چپاول مردم دیگر می گذشت بدون آنکه اساساً خود برای تأمین معیشت خویش کار کنند. در نظام برده داری، برده دار ناگزیر بود بخشی از تولید برده را صرف معیشت او و خانواده اش کند. در نظام فئودالی، سرفی که برای فئودال بیگاری می کرد حق کار در زمینی برای تأمین معیشت خود و خانواده اش داشت یا بخشی از محصول کل برای تأمین معیشت او و خانواده اش در اختیارش قرار می گرفت. در نظام سرمایه داری یا نظام بردگی مزدی تأمین معیشت کارگر و خانواده اش با قرار گرفتن کار لازم به صورت مزد در اختیار او، صورت می گیرد. حتی در نظام پیشه وری، استادکار ناگزیر به تأمین معیشت شاگرد در تمام دوره شاگردی بود. اما اگر خوب دقت کنیم می بینیم که نظام استاد شاگردی رژیم اسلامی شبیه اقتصاد غارت است، زیرا در این نظام مطلقاً هیچ بخشی از کار شاگرد طی ۲ سال دوره شاگردی به خود او بر نمی گردد. به عبارت دیگر این «طرح» فراتر رفتن از «استنثار مطلق» (استتماری که با طولانی تر کردن روزانه کار یا کاهش مزد واقعی صورت می گیرد) و رسیدن به وضعیتی است که شاید بتوان آن را «استنثار فوق مطلق» یا استنثار غارتگرانه، و یا صرفاً بیگاری نامید که در آن کار لازم برای تأمین معیشت کارگر هیچ پاداش

یا ما به ازایی ندارد. ولی روشن است که معیشت شاگرد باید از محل دیگری جز کار خود او تأمین شود. این محل بر طبق این «طرح»، چه برای شاگرد زیر ۱۸ سال و چه برای شاگرد بالای این سن جایی جز خانواده او نمی تواند باشد. معنی این طرح برای جوانی که خانواده اش قادر به تأمین معیشت او طی این ۲ سال نیست این است که حتی نمی تواند به امید داشتن کار و درآمد آینده، ۲ سال نیروی کار خود را به طور رایگان در اختیار استادکار (کارفرما) قرار دهد. معنی دیگر این «طرح» این است که دولت سرمایه داری ایران می خواهد هزینه آموزش کارگران آینده را بر دوش خود خانوارهای کارگری بگذارد و در واقع این هزینه را از محل کار لازم مجموعه کارگران شاغل کشور تأمین نماید (روشن است که قریب به اتفاق شاگردان از خانواده های کارگری اند) به بیان دیگر رژیم اسلامی می خواهد به هر حيله ای که بتواند سهم واقعی طبقه کارگر را از کل درآمد کشور کاهش دهد. این «طرح» اگر بتواند به طور عمومی عملی شود (دلایلی وجود دارند که حکم می کنند عملی شدن عمومی این «طرح» بسیار بعید است) بهشت واقعی کارفرمایان در عرصه ایران خواهد شد، زیرا به حساب تجدید دایمی کارآموزی، شاگردان (و در واقع کارگران) فراوانی با کار کاملاً رایگان در اختیار آنان قرار

خواهد داد. اجرای سیاست نظام استاد شاگردی موجب خواهد شد که بخشی از کارگران موجود در بخش های مختلف به کاهش شدید دستمزدهای حداقل کنونی (استثمارمطلق) محکوم گردند یا حتی تا حدی وادار به بیگاری شوند. اعمال این سیاست در مورد کودکان شاگرد نیز که به لحاظ حقوقی و قانونی اختیار از آنان ساقط گردیده و قادر به اعتراض و یا دفاع از خود در برابر هرگونه اجحاف در محیط کار و در مقابل استادکار نخواهند بود، جنایت باراست! جای تعجب ندارد که این «طرح» در راستای اجرای چنین روند ستمگرانه ای به اراجیف زیر می پردازد:

«۱-۳. ایجاد انگیزه و ارتقای خودباوری شاگرد با مشاهده محیط کار واقعی.»

شاگرد (و در واقع کارگر) باید در «محیط کار واقعی» و نه در یک محیط آموزشی ۲ سال بدون کمترین مزد و تحمل شرایط طاقت فرسا (ساعات کار عادی، مطیع استادکار بودن، تحمل انواع تحقیرهای محیط کار و...) جان بکند، تا به زعم سرمایه داران حاکم (و کارشناسان وابسته ای که این «طرح» را تهیه کرده اند) به «ارتقای خودباوری» برسد! بندهای دیگر ماده ۵ این «طرح» که شامل شرایط آموزش به روش استاد شاگردی نوین است، ما را بیشتر با چگونگی

8-3- شاگرد در صورت غیبت (به علت بیماری و...) موظف است مراتب را در اسرع وقت به همراه اسناد و مدارک مربوطه به استادکار اطلاع دهد.

8-4- شاگرد باید کلیه مقررات انضباطی، ایمنی و آموزشی کارگاه را رعایت کند.

8-5- شاگرد باید در آزمون‌های پایان دوره شرکت کند.»

و لابد پس از کاری ۲ ساله همچون یک کارگر تمام وقت اگر از پس آزمون‌های پایان دوره برنیاید ۲ سال زندگی خود را به رایگان وقف پر کردن جیب استادکار (بخوان کارفرما) کرده است!

در مقابل وظایف (مقررات) سنگینی که شاگرد را تحت انقیاد روند کار و روابط استاد شاگردی در می آورد، وظایف استادکار در حد تشریفات اداری ساده خلاصه می گردد. مفاد هر کدام از این بندها (وظایف استادکار) همواره قابلیت تبدیل شدن به حربه ای در دستان وی برای تهدید و مقابله با شاگرد و تحمیل شرایط بدتر به وی را دارا است. همه به اصطلاح وظایف استادکار همان گونه که در زیر می بینیم چنان است که از شاگرد سلب شخصیت کند و انسان مطیعی از او بسازد. کافی است که مثلاً شاگرد پس از طی زمان طولانی آموزش (بخوان کار برای کارفرما) جهت آزمون پایان دوره توسط استادکار به مراکز مربوطه معرفی نگردد:

«ارتقای خودباوری» شاگردان در رژیم اسلامی (که فریبکارانه عقب ماندگی این «طرح» را با واژه نوین تزئین کرده) آشنا می سازد:

5-1- آموزش بایستی در کارگاه تعیین شده و در ساعات فعالیت عادی کارگاه اجرا گردد.

5-7- بدیهی است شاگردان در مدت زمان آموزش از شمول قانون کار و قانون تأمین اجتماعی خارج بوده و موضوع در قرارداد طرح تصریح می گردد.

بندهای فوق نشان می دهند که ساعات کار شاگرد، همان ساعت کار روزانه مقرر شده توسط استادکار (کارفرما) می باشد اما بدون برخورداری از حمایت های نیم بند قانون کار و محرومیت از بیمه و سایر حقوق قانونی، و برای اینکه شاگرد در روند «ارتقای خودباوری» اش دست از پا خطا نکند، بندهای دیگر این «طرح» محکم کاری های لازم را به گونه زیر اضافه می کند:

«ماده ۸- وظایف شاگرد»

8-1- شاگرد تا آخر مدت قرارداد آموزشی موظف به اجرای قرارداد طرح خواهد بود.

8-2- شاگرد باید طبق برنامه آموزشی تعیین شده توسط استادکار در محل آموزش حاضر شود.

«ماده ۷- وظایف استادکار»

در تبصره ماده ۹ «طرح» که در رابطه با رسیدگی به اختلافات آموزشی استادکار و شاگرد است، چنین آمده است:

«تبصره: مرجع رسیدگی به اختلافات آموزشی استادکار و شاگرد، تشکل صنفی یا صنعتی مربوطه می‌باشد. در صورت عدم حصول نتیجه، شاگرد به مراکز آموزشی اداره کل معرفی می‌گردد.»

در این تبصره نیز مانند قانون کار رژیم، رسیدگی به اختلافات بین استادکار و شاگرد را به تشکل صنفی یا صنعتی سپرده است. قبل از هر چیز خود نویسندگان وابسته این «طرح» به خوبی آگاهند که ایجاد هرگونه تشکل مستقل در مراکز و محیط های کار غیر قانونی و جرم محسوب می شود و کارگران از این مسأله حیاتی در مبارزات خود محرومند. بنابراین سخن گفتن از تشکل «صنعتی» تنها می تواند به معنای تشکل زرد وابسته به کارفرما در محیط کار باشد (اگر آن هم وجود داشته باشد). تشکل صنفی نیز به مفهوم کنونی آن از کارفرمایان حرفه های مختلف که با نفوذ و سرشناس تر از سایرین می باشند تشکیل شده که به امور مربوط به آن حرفه نظیر تعیین نرخ خدمات، صدور جواز کسب و ... می پردازند. پس اختلاف بین استادکار و شاگرد را همین کارفرمایان باید حل و فصل نمایند و کاملاً روشن است که داوری آنان

۱-۷- رعایت سرفصل های آموزشی براساس استاندارد شغل.

۲-۷- ثبت حضور و غیاب شاگرد در دفتر مخصوص برای بررسی توسط نماینده صنف یا اداره کل.

۳-۷- معرفی شاگرد برای آزمون پایان دوره به مرکز معین اداره کل بلافاصله بعد از پایان دوره.

۴-۷- تکمیل و تحویل اسناد، مدارک و فرم های ارایه شده از تشکل صنفی یا صنعتی در خصوص شاگردان.

۵-۷- همکاری با عوامل معرفی شده از طرف اداره کل و تشکل های صنفی یا صنعتی مربوطه در خصوص اجرای آموزش.

۶-۷- رعایت تمام مفاد قراردادهای آموزشی مربوط به طرح منعقد شده بین استادکار و شاگرد (پا ولی وی)

۷-۷- همکاری در اخذ آزمون های کتبی و عملی پایان دوره آموزشی.

۸-۷- اعلام ترک دوره شاگرد به تشکل های صنفی، صنعتی و اداره کل مربوطه.

۹-۷- توانمندسازی شاگرد در مهارت های کسب و کار به همراه مهارت های شغلی (از جمله بازاریابی، فروش، امور بانکی و اخلاق حرفه ای) در حد متعارف شغل مربوطه و رعایت کرامت انسانی.

۱۰-۷- خودداری از محول نمودن آموزش به دیگران.»

و خانوارهایشان را بحرانی تر و سیه روزانه تر می سازد. بی شک کارگران آگاه و فعالان کارگری با افشای محتوای ارتجاعی «طرح آموزش استاد شاگردی» و عواقب وخیم اجرای آن، باید در سازماندهی اعتراضات گسترده نسبت به این سیاست ضد کارگری رژیم اسلامی، با تمام قوا به پا خیزند!

* از افاضات گهربار خمینی یکی این بود که «اقتصاد مال خر است»

بیطرفانه نخواهد بود و در این معرکه سر شاگرد بی کلاه می ماند! اینجا نیز از تشکل و از نمایندگان کارگری اثری نیست که بخواهند در حل اختلافات نظر دهند.

از سوی دیگر، بهانه مهارت آموزی این «طرح» در حالی است که سال هاست مراکز «سازمان فنی و حرفه ای» (اخیراً نیز خانه کارگر از آموزش های رایگان مهارتی به کارگران خبر

داد ۲۴/۳/۹۱) در سراسر نقاط وظیفه ارائه آموزش مهارت را در رشته های گوناگون به متقاضیان برعهده داشته و پس از موفقیت در دوره پایانی، گواهینامه مهارت صادر می کنند، اما در پس این بهانه و موازی کاری همان اهداف پلید استثمار فوق مطلق حاکمان نهفته است.

در بررسی کلی می توان نتیجه گرفت که سیاست «طرح آموزش استاد شاگردی» و احیای نظام متحجر صنفی در مناسبات سرمایه دارانه بازار کار ایران، که در راستای تأمین منافع کارفرمایان (اعم از دولتی، شبه دولتی، خصوصی و مشاغل خانگی) صورت می گیرد، اگر به طور وسیع عملی گردد، ضرباتی مهلک بر پیکر جنبش کارگری چه به لحاظ اقتصادی-سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی و فرهنگی وارد می سازد و وضعیت سیه روزانه کنونی کارگران

فریدریش انگلس

درباره برابری

فصل دهم از بخش اول آنتی دورینگ

ترجمه سهراب شباهنگ



یادداشت مترجم

متن زیر ترجمه فصل دهم از بخش اول کتاب *آنتی دورینگ* انگلس است. عنوانی که انگلس بر این فصل نهاده «اخلاق و حقوق- برابری» است. موضوع آن نقد دیدگاه های اوژن دورینگ درباره اخلاق و حقوق است و از آنجا که دورینگ اصل بنیادی یا به قول خود «اصل موضوع» حقوق را برابری کامل اراده های انسانی می داند، نقد انگلس اساساً دو قسمت را دربر می گیرد. در قسمت نخست که بیش از

نصف فصل است، انگلس با نقل قول های فراوان از دورینگ و نشان دادن تناقض های او نادرستی «اصل موضوع» یا فرض بنیادی دورینگ در مورد حقوق و اخلاق را ثابت می کند. این بخش پس از گذشت بیش از ۱۳۰ سال از تألیف *آنتی دورینگ* و به رغم اینکه کمتر کسی امروز دورینگ را می شناسد یا جدی می گیرد دارای اهمیت زیادی است و فعلیت دارد. زیرا بسیاری از احکام و «استدلال ها» و نیز به ویژه روش دورینگ در تحلیل مسایل اجتماعی، سیاسی و فلسفی امروز هم از جانب کسان بسیاری که حتی ممکن است نام دورینگ را نشنیده باشند تکرار می شود. البته در زمان خود دورینگ نیز و به رغم ادعا و تصور او بسیاری از ایده هایش تکرار آرای دیگران بود.

انگلس در قسمت اول این مبحث، چنان که اشاره شد، روش برخورد دورینگ را نیز به نقد می کشد. این روش که انگلس آن را «روش ماقبل تجربی» نام نهاده، جنبه ای یا چرخشی از چیزی است که او آن را «روش ایدئولوژیکی» می نامد یعنی تلاش برای «یقین حاصل کردن درباره ویژگی های یک چیز نه از خود آن چیز، بلکه از راه استنتاج منطقی از مفهوم آن. نخست، مفهوم چیز مورد نظر از [بررسی] خود آن چیز ساخته می شود و سپس جریان می چرخد و چیز

براساس تصویر خود، براساس مفهومش مورد سنجش قرار می‌گیرد. [در این روش] مفهوم نباید خود را با چیز تطبیق دهد بلکه چیز باید خود را بر مفهوم منطبق سازد.»

البته در این روش، غالباً حتی مفهوم سازی به درستی صورت نمی‌گیرد و مفهوم یک چیز در این روش گاهی حتی خصلت اصلی و بنیادی آن چیز را در بر نمی‌گیرد. از این رو انتزاعی که برای ساختن مفهوم در این روش به کار برده می‌شود گاه نه تنها کمکی به شناخت دقیق آن نمی‌کند، بلکه حتی موضوع شناخت را می‌کشد و یا چیز را صرفاً به واژه تبدیل می‌کند. یک نمونه این گونه تجرید سترون، تجریدی است که دورینگ از جامعه (و به طور کلی از روابط انسان‌ها) به عمل می‌آورد و آن عبارت است از ساختن مدلی مرکب از دو فرد (یا دقیق‌تر بگوئیم دو مرد). این مدل چنان که انگلس به درستی نشان می‌دهد نمی‌تواند تداوم و بازسازی جامعه را نشان دهد و انقراض سریع جامعه را دربر دارد.

انگلس پس از پایان نقد دیدگاه دورینگ درباره حقوق و نشان دادن اینکه ایده «برابری کامل دو اراده انسانی» به دلایل مختلفی که ذکر می‌کند تصویری نادرست و پر تناقض است و تناقضات دورینگ بنای تئوریک او درباره حقوق و اخلاق

را فرو می‌ریزد به خود بحث برابری، فارغ از دیدگاه‌های دورینگ می‌پردازد.

انگلس تحلیلی تاریخی و تئوریک از شکل‌گیری مفهوم و خواست برابری ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که ایده و خواست برابری به هیچ رو چیزی طبیعی نیست بلکه محصولی اجتماعی-تاریخی است و با برآمد بورژوازی و مبارزه این طبقه به ضد نظام فئودالی و ضرورت برقراری شرایط مساعد برای بسط تولید کالائی و تکامل روابط سرمایه داری است که ایده و خواست برابری نضج می‌گیرد و رواج عام می‌یابد. انگلس سپس نشان می‌دهد که چگونه ایده و خواست برابری در میان دهقانان و کارگران نیز نفوذ می‌کند و از جانب آنان نیز در مبارزات اجتماعی و سیاسی و به ویژه در انقلاب‌های بورژوائی مطرح می‌گردد. اما برابری آن چنان که بورژوازی و خرده بورژوازی مطرح می‌کنند در بهترین حالت خواهان لغو امتیازات طبقاتی است و ایده محو طبقات را دربر ندارد. کارگران انقلابی، به ویژه در نیمه نخست سده نوزدهم، هنگامی که هنوز سوسیالیسم علمی شکل نگرفته یا دست کم بسط و گسترش نیافته بود، می‌کوشیدند با طرح «برابری اقتصادی» ایده و خواست برابری را «ارتقا» دهند. اما برابری اقتصادی، چه در حوزه تولید و چه در

منابع ترجمه

آنتی دورینگ، ترجمه انگلیسی چاپ پکن ۱۹۷۶
فصل ۱۰
آنتی دورینگ، ترجمه فرانسوی، ادیسیون
سوسیال، چاپ سوم ۱۹۷۱

اخلاق و حقوق، برابری

[فصل دهم از بخش اول آنتی دورینگ]

ما قبلاً چند بار این فرصت را داشتیم که با روش آقای دورینگ آشنا شویم. این روش عبارت است از تجزیه هر گروه از موضوعات معرفتی به به اصطلاح ساده ترین عناصر این گروه، و کار بست اصول موضوعه ای (۱) به همان اندازه ساده و به اصطلاح بدیهی به این عناصر، و ادامه کار با نتایجی که بدین ترتیب حاصل می شود. [از نظر دورینگ] حتی مسأله مربوط به حوزه زندگی اجتماعی «باید از طریق اصول موضوعه در انطباق با شکل های خاص بنیادی ساده حل شود چنان که گوئی با اشکال بنیادی ... ساده ریاضیات سر و کار داریم.»

از این رو، کار بست روش ریاضی در مورد تاریخ، اخلاق و حقوق باید در اینجا نیز به ما یقینی [قطعیتی] ریاضی در زمینه حقیقت نتایجی

توزیع (خواه توزیع وسایل تولید و خواه توزیع وسایل مصرف)، حتی پس از برانداختن بورژوازی و نظام سرمایه داری ممکن نیست (چنان که مارکس به روشنی در نقد برنامه گوتا توضیح داده است). در شرایط سلطه مناسبات سرمایه داری تنها مضمون مترقی و انقلابی ای که در شعار برابری اقتصادی می تواند وجود داشته باشد خواست الغای طبقات است و اگر این خواست به همین صورت یعنی با صراحت، دقت، صلابت و مبارزه جوئی اش مطرح شود نیازی به شعار مبهم، اشتباه برانگیز و اتوپیک برابری اقتصادی نیست.

انگلس دلایل دیرپائی و جان سختی شعار برابری و ادامه آن را به روشنی توضیح می دهد. ما در اینجا بحث های او را تکرار نمی کنیم. بسیار بهتر است که خواننده دیدگاه او را از زبان خود او دریافت کند. تنها بر یک نکته که انگلس نیز بدان اشاره کرده تأکید می کنیم و آن اینکه بحث مربوط به برابری، یعنی مباحث نیمه دوم نوشته انگلس که در زیر آمده در جنبش کارگری جهان و ایران از فعلیت و اهمیت بسیار بالائی برخوردار است و دلیل اصلی ترجمه این فصل و نشر آن است.

آبان ۱۳۹۱

س.ش.

که به دست آورده ایم ارزانی دارد و بدان نتایج خصلت حقایقی اصیل و تغییر ناپذیر بخشد.

[روش مبتنی بر اصول موضوعه دورینگ] صرفاً پیچشی دیگر از روش مورد علاقه کهنه ایدئولوژیکی است که روش *ماقبل تجربی* نام دارد و عبارت است از یقین حاصل کردن درباره ویژگی های یک چیز نه از خود آن چیز، بلکه از راه استنتاج منطقی از مفهوم آن. نخست، مفهوم چیز مورد نظر از [بررسی] خود آن چیز ساخته می شود و سپس جریان می چرخد و چیز براساس تصویر خود، براساس مفهومی مورد سنجش قرار می گیرد. [در این روش] مفهوم نباید خود را با چیز تطبیق دهد بلکه چیز باید خود را بر مفهوم منطبق سازد. نزد آقای دورینگ، ساده ترین عناصر، آخرین تجربدهای ساده ای که می تواند به دست آورد، در خدمت مفهوم اند اما این چیزی را عوض نمی کند؛ این ساده ترین عناصر در بهترین حالت سرشتی صرفاً مفهومی [ادراکی] دارند. بدین سان، فلسفه امر واقعی [یا فلسفه واقعیت - نامی که دورینگ به فلسفه خود داده بود- مترجم فارسی] در اینجا نیز ثابت می کند که ایدئولوژی ناب است یعنی استنتاج واقعیت نه از خود آن، بلکه از طریق نمایه *représentation* آن.

حال ببینیم هنگامی که ایدئولوژی پردازی از این قماش، به ساختن اخلاق و حقوق از طریق مفهوم یا عناصر به اصطلاح ساده «جامعه» روی می آورد، بجای اینکه آنها را از روابط اجتماعی واقعی انسان های پیرامونش بیرون بکشد، چه مواد و مصالحی برای این ساختمان در اختیار دارد؟ روشن است که این مواد و مصالح از دو نوع اند: نخست بازمانده ای ناچیز از محتوای واقعی [چیز مورد بررسی] که هنوز می تواند در تجربیاتی که نقطه شروع او هستند وجود داشته باشد و دوم محتوایی که ایدئولوژی پرداز ما از آگاهی خود بیرون می کشد و در آن [یعنی در ساختمان نظری درباره اخلاق یا حقوق] وارد می کند. در آگاهی او چه چیزی وجود دارد؟ بخش اعظم محتوای آگاهی او عبارت است از شهودهای [تأملات] اخلاقی و قضائی ای (۲) که بیان کمابیش درست (ایجابی یا سلبی) مثبت یا منفی] و تأیید یا رد) شرایط اجتماعی و سیاسی ای هستند که او در آن زندگی می کند و افزون بر آن شاید ایده هائی که از ادبیات مربوط به این موضوعات وام گرفته شده اند و سرانجام شاید تخیلات و اوهام شخصی. ایدئولوژی پرداز ما می تواند هرچه می خواهد بگوید یا بکند اما واقعیتی که از در بیرون کرده از پنجره وارد می شود، او گمان می کند که آموزه اخلاقی و قضائی ای برای همه مردم و همه زمان ها طرح کرده،

اما در واقع چیزی جز تصویری کج و معوج به وجود نیاورده است زیرا تصویری است که از پایه واقعی اش برکنده شده، تصویری است معکوس، همانند تصویری در آینه مقعر، از جریان های محافظه کار یا انقلابی زمان خود.

بدین سان آقای دورینگ جامعه را به ساده ترین عناصرش تجزیه می کند و با این کار بدین نتیجه می رسد که ساده ترین جامعه دست کم از دو شخص تشکیل شده است. از این پس با این دو شخص، اصول موضوعه اش را به کار می اندازد. بدین سان اصل موضوع بنیادی اخلاق او به طور خود به خودی چنین مطرح می شود: «دو اراده انسانی به مثابه اراده با یکدیگر کاملاً برابرند، و هیچ یک در آغاز نمی تواند به طور مثبت چیزی از دیگری بخواهد.» چنین است «خصالت شکل بنیادی عدالت اخلاقی» و نیز شکل بنیادی عدالت قانونی زیرا: «برای بسط و تکامل مفاهیم قضائی اصولی، ما به چیزی جز رابطه کاملاً ساده و ابتدائی دو شخص نیازی نداریم.»

اینکه گفته شود دو انسان یا دو اراده انسانی، به مثابه اراده، کاملاً با یکدیگر برابرند نه تنها یک "اصل موضوع" نیست بلکه مبالغه ای بزرگ است. نخست باید توجه داشت که دو انسانی که مبنای اصل موضوع دورینگ را تشکیل می

دهند می توانند از نظر جنسی متفاوت باشند و از این واقعیت ساده فوراً نتیجه می گیریم که - اگر عجالاً فرض کودکانه دورینگ را بپذیریم - دو فرد مورد نظر او باید نه دو مرد بلکه یک مرد و یک زن باشند که خانواده ای به وجود می آورند و پایه جامعه به لحاظ تولیدی هستند. اما این فرض برای آقای دورینگ اصلاً مناسب نیست. زیرا از یک سو طبق دیدگاه او دو بنیانگذار جامعه باید از هر حیث تا آنجا که ممکن است برابر باشند و از سوی دیگر حتی آقای دورینگ در صورت چنین فرضی [فرض یک زن و یک مرد به عنوان پایه جامعه] قادر نخواهد بود با حرکت از خانواده ابتدائی، برابری اخلاقی و قضائی مرد و زن را بنا نهد. بنابراین دو شق بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد یا مولکول اجتماعی دورینگ، که تکثیرش باید کل ساختمان جامعه را به وجود آورد، از همان آغاز محکوم به نابودی است، زیرا دو مرد با یکدیگر هرگز قادر به ایجاد یک کودک نیستند؛ یا اینکه باید دو مرد مورد نظر دورینگ را دو رئیس خانواده فرض کنیم. در این حالت اخیر کل شمای بنیادی ساده دورینگ به ضد خود تبدیل می شود: به جای برابری انسان ها حداکثر برابری رؤسای خانواده ثابت می شود و چون از زنان نظرشان پرسیده نمی شود، این شما تبعیت و اطاعت زنان

را به اثبات می‌رساند [که نافی برابری است - مترجم فارسی].

ما در اینجا خبر ناگواری به اطلاع خواننده می‌رسانیم و آن اینکه تا مدتی طولانی از شر این دو مردی که دورینگ فرض کرده رها نمی‌شود. اینان در قلمرو روابط اجتماعی همان نقشی را ایفا می‌کنند که ساکنان [فرضی] اجرام آسمانی تاکنون بازی می‌کردند که باید امیدوار بود دیگر با آنها سروکاری نداشته باشیم. اگر مسأله‌ای اقتصادی، سیاسی و غیره پیش آید که باید حل شود، دو مرد دورینگ در یک چشم به هم زدن وارد میدان می‌شوند و فوراً موضوع را «با روش مبتنی بر اصول موضوعه» حل و فصل می‌کنند. «فیلسوف امر واقعی» ما [دورینگ] کشف تحسین برانگیز، خلاقانه و سیستم‌سازی کرده اما اگر بخواهیم جانب حقیقت را بگیریم متأسفانه شمای دونفر، ابداع او نیست. این فرض در طول سده هیجدهم رواج داشت. این دو تن را در کتاب گفتار درباره منشأ نابرابری روسو که در سال ۱۷۵۴ نوشته شده می‌توان یافت و به طور گذرا بگوئیم که آنها با روش مبتنی بر اصول موضوعه، عکس نظرات آقای دورینگ را به اثبات می‌رسانند. این دو شخص فرضی همچنین نقش درجه اولی نزد نظریه پردازان اقتصادی از آدام اسمیت تا ریکاردو برعهده

دارند؛ اما آنها دست کم از آنجا که هر یک کار متفاوتی انجام می‌دهند - غالباً شکار یا ماهی‌گیری، - و محصولات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند، نابرابرند. در حقیقت در تمام سده هیجدهم مثال این دو نفر اصولاً مثالی ساده به منظور تشریح یک مطلب است، طرفه اینکه آقای دورینگ این روش تشریحی را به سطح روش بنیادی کل علم اجتماعی و معیار همه شکل‌بندی‌های تاریخی ارتقا داده است. حقیقتاً «درک دقیقاً علمی اشیا و انسان‌ها» را از این آسان‌تر نمی‌توان کرد.

برای تثبیت این اصل موضوع بنیادی که دو انسان و اراده هایشان کاملاً با یکدیگر برابرند و هیچ‌یک بر دیگری سلطه‌ای ندارد، به هیچ‌رو نمی‌توان دو انسان دلبخواه را در نظر گرفت. این دو تن باید به اندازه‌ای از هرگونه واقعیت، از هرگونه روابط ملی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی موجود در جهان، از هرگونه ویژگی‌های جنسی و شخصی فارغ شده باشند که از هیچ‌کدام چیزی جز مفهوم ساده انسان بودن باقی نماند: تنها در این صورت است که «کاملاً برابرند». آنها دو شیخ کامل‌اند که همین آقای دورینگ که همه جا بو می‌کشد و گرایش‌های «احضار ارواح‌گونه» را افشا می‌کند احضارشان کرده است. این دو شیخ طبیعتاً مجبورند هر کاری را

که احضار کننده شان می خواهد انجام دهند و دقیقا به این خاطر است که تمام اطوار و شگردهایشان برای دیگران جذبه ای ندارد.

اما بگذارید کمی بیشتر آقای دورینگ را در روش مبتنی بر اصول موضوعه اش دنبال کنیم. دو اراده ای که بحثش را کردیم هیچ یک نمی توانند به طور مثبت دیگری را وادار به دادن چیزی کنند. اما اگر یکی در این راه قدم بردارد و با زور به اهدافش برسد، یک وضعیت بی عدالتی، خشونت، بردگی و به طور خلاصه کل تاریخ محکوم کردنی گذشته به وجود می آید. اما روسو در اثری که بالاتر از آن یاد کردیم با فرض دو انسان و با روشی مبتنی بر اصول موضوعه عکس این موضوع را ثابت کرده است: یعنی یکی از این دو شخص مثلا «الف» نمی تواند «ب» را به زور به برده خود تبدیل کند و تنها با قرار دادن «ب» در وضعیتی که نتواند از «الف» صرف نظر کند قادر به این کار خواهد بود، چیزی که به هر حال از نظر آقای دورینگ، زیادی ماتریالیستی است. طور دیگری به موضوع بپردازیم. دو جان به در برده از توفان را در نظر بگیریم که در جزیره ای تنها هستند و جامعه ای تشکیل می دهند. اراده های این دو به لحاظ رسمی [صوری] کاملا برابرند و هر دو این را قبول دارند. اما از نقطه نظر مادی

نابرابری بزرگی بین شان هست. «الف» مصمم و پر انرژی است و «ب» نامصمم، لابلالی و ثل. «الف» هشیار و «ب» کودن است. چقدر زمان لازم است که «الف» اراده خود را به طور منظم نخست از راه ترغیب و سپس براساس عادت ولی همواره براساس رضایت آزادانه به «ب» تحمیل کند؟ اینکه شکل رضایت آزادانه حفظ شود یا پایمال گردد تغییری در بردگی نمی دهد. ورود رضایت مندانه به بردگی در تمام دوران سده های میانه و در آلمان تا پس از جنگ سی ساله ادامه داشت (۳) هنگامی که در پروس پس از شکست های ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷، سرواژ [نظام ارباب - رعیتی که دربر دارنده وابستگی رعیت به ارباب است - مترجم فارسی] ملغی شد همراه با این الغا تعهد اربابان در زمینه کمک به رعیت های سیه روز، بیمار و سالخورده نیز لغو گردید. دهقانان عرض حالی به شاه فرستادند و خواستار آن شدند که سرف [رعیت وابسته] باقی بمانند وگرنه چه کسی به هنگام درماندگی یاری شان می کرد؟ شمای دو شخص، به طور یکسان هم برای بندگی و هم برابری و همیاری قابل کاربرد است، و چون مجبوریم دو نفر این شما را رئیس خانواده فرض کنیم، زیرا در غیر این صورت با انقراض نسل مواجه خواهیم شد، پس بردگی موروثی نیز باید در نظر گرفته شود.

اراده»، محتوای واقعی یعنی تعیین شاخص این اراده، «قلمرو سومی» است. در هر حال مجبوریم این را ملاحظه کنیم که برابری حقوق استثنائی دربر دارد. برای اراده ای که در تعیین سرنوشت خود دچار کمبود است، این برابری صادق نیست. عقب نشینی شماره ۱.

ادامه دهیم: «هنگامی که حیوان و انسان در یک شخص در هم آمیخته اند می توان به نام شخص دومی که کاملاً انسان است پرسید که آیا طرز عمل او می تواند چنان باشد که گوئی همه کسانی که رو در روی او هستند انسانند ... از این رو فرض ما در مورد دو انسانی که از نظر اخلاقی نابرابرند و یکی از آنها تا حدی خصلت واقعا حیوانی به معنی اخص کلمه دارد شکل بنیادی نوعی همه روابطی است که می توانند در انطباق با این اختلاف در میان گروه های انسانی و بین آنها ظاهر شوند.»

اکنون بگذار خود خواننده این پندنامه اسف انگیز و ظفره روی های ناشیانه اش را ملاحظه کند که در آن آقای دورینگ همچون کشیش ژرژوئیتی به این سو آن سو می رود تا با جمله پردازی تعیین کند تا چه حد شخصی که انسانیت در او غلبه دارد می تواند به ضد کسی که حیوانیت بر او غالب است پیش برود و تا چه حد می تواند عدم اعتماد نشان دهد و روش های حيله گرانه، سخت

اما برای یک لحظه این بحث را کنار بگذاریم. فرض کنید که روش مبتنی بر اصول موضوعه آقای دورینگ ما را قانع کرده و ما مدافعان پرشور برابری کامل حقوقی بین دو اراده، «حاکمیت انسانی جهانی» و «حاکمیت فرد»، عبارت پردازی های حقیقتاً غول پیکری هستیم که نزد آنها «یگانه و ویژگی هایش» نوشته اشتیرنر (۴) ناشیگری ای بیش نیست هر چند که او هم می تواند مدعی سهم ناچیزی در این معرکه شود. پس [برطبق دیدگاه دورینگ] ما همگی کاملاً برابر و مستقل هستیم. همگی؟ نه، همگی نه. «وابستگی های قابل قبولی» وجود دارند و قابل توضیح اند: «به دلایلی که نباید آنها را در فعالیت دو اراده بلکه در قلمرو سومی جستجو کرد مثلاً در مورد کودکان باید ناتوانی شان در تعیین سرنوشت خود را در نظر گرفت.»

صحیح! زمینه های وابستگی را نباید در فعالیت دو اراده مورد بحث جستجو کرد! طبیعتاً این کار را نباید انجام داد زیرا دقیقاً از فعالیت یکی از اراده ها جلوگیری می شود، بلکه باید باید در قلمرو سومی به دنبالش بود! این قلمرو سوم چیست؟ تعیین مشخص اراده ای که به عنوان اراده ناتوان به تبعیت درآمده است! فیلسوف امر واقعی ما تا آن درجه از واقعیت فاصله گرفته که از نظر او «در مقابل اصطلاح مجرد و توخالی

و حتی دهشت بار به کار گیرد همچنان که فریب، بی آنکه خود ذره ای از اخلاق تغییرناپذیر منحرف شود.

هنگامی که دو شخص مورد نظر دورینگ «از نظر اخلاقی نابرابر» باشند، برابری دیگر وجود نخواهد داشت. پس در این صورت چه لزومی داشت مطرح شود که این دو شخص کاملاً با یکدیگر برابرند، زیرا هیچ دو نفری وجود ندارند که از نظر اخلاقی کاملاً برابر باشند. اما فرض می شود که نابرابری عبارت است از اینکه یکی از این دو شخص انسان است و دیگری رگه ای از حیوانیت در خود دارد. ولی از اینکه بشر زاده دنیای حیوانی است نتیجه می شود که او هرگز کاملاً خود را از ویژگی های حیوانی نمی تواند رها سازد و همواره مسأله بر سر کمتر یا بیشتر انسان بودن یا حیوان بودن است یعنی اختلاف در درجه این یا آن. تقسیم نوع بشر به دو گروه کاملاً متمایز از یکدیگر یعنی به انسان های انسان و انسان های حیوان به خوب و به بد، به میش و بز را، به جز در فلسفه امر واقع دورینگ، تنها می توان در مسیحیت یافت که به طور منطقی داور جهانی خود را دارد که خوب را از بد تمیز می دهد. (۵) اما در فلسفه امر واقع دورینگ، داور کیست؟ معقول است فرض شود که جریان دادرسی همانند چیزی است که در مسیحیت

صورت می گیرد که در آن خود میش های مؤمن [پاک]، وظیفه داور جهانی را در ارتباط با بزها یعنی همسایگان دنیوی خود برعهده دارند، و این وظیفه را با موفقیتی که زبانزد است انجام می دهند. فرقه فیلسوفان امر واقع، اگر به وجود آید مطمئناً در این زمینه از مؤمنان جهان عقب تر نخواهد ماند. اما این امر به ما مربوط نمی شود آنچه در اینجا مورد علاقه ماست عبارت است از پذیرش این نکته که با قبول نابرابری اخلاقی بین انسان ها، برابری یک بار دیگر از بین می رود. عقب نشینی شماره ۲.

باز هم ادامه دهیم. «اگر یکی از این دو تن مطابق حقیقت و علم عمل کند اما دیگری بر طبق خرافه یا تعصب، ناگزیر و به طور طبیعی ممانعت ها و تصادم های متقابلی به وجود خواهد آمد ... در درجه معینی از رفتار حیوانی [خشونت] و یا گرایش های فاسد خصلتی، برخورد و درگیری ناگزیر به وجود خواهد آمد ... تنها در مقابل کودکان و دیوانگان نیست که خشونت [قهر] آخرین راه چاره را تشکیل می دهد. خصلت بسیاری از گروه های طبیعی و طبقات فرهنگی موجودات انسانی (۶) ممکن است به اطاعت درآوردن اراده آنان را که در اثر تباهی و فساد خصمانه شده است به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل کند با این هدف که به پیوندهای مشترک

اجتماعی بازآورده شوند. حتی در اینجا نیز اراده طرف دیگر [اراده بیگانه] دارای حقوق برابر تلقی می شود اما فساد عمل مضر و خصمانه اش موجب نوعی برابری سازی (۷) شده است و اگر بر او خشونت اعمال گردد، این خشونت چیزی جز به ثمر رسیدن نادرستی خود او نیست (۸).»

بدین سان نه تنها نابرابری اخلاقی بلکه نابرابری فکری نیز برای حذف «برابری کامل» دو اراده کافی است و نیز برای ایجاد (۹) اخلاقی که توجیه گر اعمال ننگین دولت های راهزن متمدن به ضد خلق های عقب مانده است از جمله قلع و قمع ترکستان توسط روس ها. هنگامی که در تابستان ۱۸۷۳ ژنرال کوفمن دستور حمله به قبیله تاتار یومود، سوزاندن چادرهای آنان و قتل عام زنان و فرزندان شان را «به شیوه مطلوب قدیمی قفقازی»، چنان که در فرمان آمده بود، صادر کرد (۱۰)، او نیز مدعی بود که به زیر اطاعت درآوردن یومودهایی که به خاطر فساد خصلت شان روش خصمانه در پیش گرفته اند و به منظور بازگرداندن شان به پیوندهای جمعی ضرورتی اجتناب ناپذیر است و روش های به کار رفته کاملا مناسب اند: هرکه هدف را می خواهد خواهان وسیله نیز هست. تنها با این تفاوت که [کوفمن] شقاوت را تا بدانجا ادامه نمی

داد که افزون برآن به آنها دشنام دهد (۱۱) و بگوید که با قتل عام یومود ها برای برابری، دقیقا به اراده آنان همچون اراده ای با حقوق برابر احترام می گذارد. یک بار دیگر در این درگیری، برگزیدگان، کسانی که فرض می شود مطابق حقیقت و علم عمل می کنند، یعنی در تحلیل نهائی فیلسوفان امر واقعی هستند که باید تصمیم بگیرند چه چیزی خرافه و تعصب، رفتار حیوانی، گرایش فاسد خصلت است و لحظه ای که خشونت و به زیر اطاعت درآوردن برای برابر سازی لازم می شود کدام است. این برابری عبارت است از برابر سازی با قهر و اگر اراده دوم از سوی اولی همچون اراده ای با حقوق برابر به رسمیت شناخته می شود این امر از طریق به زیر اطاعت درآوردن صورت می گیرد. عقب نشینی شماره ۳ که این بار به فرار ننگ بار می انجامد.

به طور گذرا بگوئیم عبارتی که طبق آن اراده بیگانه [اراده طرف دیگر] دقیقا اراده ای با حقوق برابر از راه برابری قهرآمیز فرض می شود صرفا تحریفی از نظریه هگل است که طبق آن مجازات حق مجرم است: [هگل می گوید] «مجازات حق مجرم را دربر دارد، بدین سان با مجازات مجرم به او همچون وجودی

معقول احترام گذاشته می شود.» (فلسفه حقوق [هگل] پاراگراف ۱۰۰، نکته توضیحی.)

می توانیم به همین جا بسنده کنیم. نیازی نیست که بیش از این آقای دورینگ را در تخریب قطعه به قطعه برابری ای که با روش مبتنی بر اصول موضوعه، حاکمیت جهانی انسان و غیره، بنا کرده دنبال کنیم و ببینیم چگونه جامعه خود را با دو انسان بنا می نهد اما به شخص سومی نیز نیاز دارد تا دولت را مستقر سازد زیرا - اگر خلاصه کنیم - بدون این شرکت کننده سوم هیچ تصمیمی نمی تواند با اکثریت اتخاذ شود و بدون این تصمیمات و بدون سلطه اکثریت بر اقلیت هیچ دولتی نمی تواند وجود داشته باشد و اینکه چگونه به تدریج راه آرام تری در پیش می گیرد تا دولت «اجتماع محور socialitaire socialitarian» آینده خود را تشکیل دهد که روزی در آنجا افتخار بازدید او را خواهیم داشت. (۱۲) ما به حد کافی دیدیم که برابری کامل دو اراده تنها تا آنجا دوام می آورد که این دو اراده هیچ چیز نخواهند و همین که این اراده ها دیگر اراده انسانی به مثابه اراده نباشند و به اراده واقعی افراد، به اراده دو آدم واقعی تبدیل شوند برابری از میان خواهد رفت؛ کودکی، دیوانگی، به اصطلاح حیوانیت، به اصطلاح خرافه و تعصب فرضی، ناتوانی مفروض یک طرف، ادعای انسانیت، فهم

حقیقت و علم از طرف دیگر و بنابراین هرگونه تفاوت در کیفیت دو اراده و در فکر و هوشی که این اراده را همراهی می کنند توجیه گر نابرابری ای هستند که می تواند تا به زیر اطاعت درآوردن [دیگری] ادامه یابد. پس از ملاحظه اینکه آقای دورینگ بنای برابری خود را از بیخ و بن به شیوه ای رادیکال ویران می سازد دیگر چه می خواهیم؟

اما اگر کار ما در بررسی شیوه توخالی و ناشیانه دورینگ در تحلیل ایده برابری تمام شد، این بدان معنی نیست که کار ما با خود این ایده و نقشی که بازی می کند نیز پایان یافته است: نقش نظری این ایده به ویژه نزد روسو و نقش عملی - سیاسی آن در انقلاب کبیر [فرانسه] و پس از آن، و حتی تا امروز، نقش تبلیغی مهم آن در جنبش سوسیالیستی تقریباً همه کشورها، بررسی مایه علمی این ایده، ارزش آن را برای تبلیغات پرولتری نیز تعیین خواهد کرد.

این ایده که همه انسانها، به عنوان انسان دارای چیز مشترکی هستند و به اعتبار این چیز مشترک با هم برابرند البته کهنگی و دیرینگی جهانی دارد. اما خواست مدرن برابری چیز کاملاً متفاوتی است؛ در اینجا منظور این است که از کیفیت مشترک انسان بودن، از برابری انسانها به عنوان انسان، حقوق برابر سیاسی و اجتماعی

همه انسانها، یا دست کم همه شهروندان یک ملت، همه اعضای یک جامعه استنتاج گردد. برای آنکه بتوان از ایده نخستین برابری نسبی [یعنی به اعتبار انسان بودن] به نتیجه برابری حقوقی در یک دولت و جامعه رسید، برای اینکه این نتیجه گیری بتواند همچون چیزی طبیعی جلوه کند می بایست هزاران سال سپری شود و سپری شد. در جماعت های باستانی، جوامع بدوی، مسأله برابری حداکثر می توانست در میان اعضای آن جماعت مطرح باشد، زنان، بردگان و بیگانگان طبیعتاً از این برابری طرد می شدند. نزد یونانیان و رومیان، نابرابری بین انسانها بسیار بیشتر از هرگونه برابری اهمیت داشت. این ایده که یونانیان و بربرها، آزادگان و بردگان، شهروندان و بیگانگان ساکن [قلمرو روم]، شهروندان رومی و رعایای روم (برای آنکه عبارتی کلی و وسیع به کار برده باشیم) می بایست از ارزش سیاسی برابر برخوردار باشند از نظر مردم باستان دیوانگی به شمار می رفت. در امپراتوری روم همه تفاوت ها به جز تفاوت بین آزاد و برده به تدریج از بین رفت. نتیجه این امر، دست کم برای آزادان، عبارت بود از برابری بین اشخاص خصوصی که بر مبنای آن حقوق رومی تکامل یافت که کامل ترین حقوق مبتنی بر مالکیت خصوصی است که می شناسیم. اما تا هنگامی که تضاد بین آزادان و بردگان

وجود داشت، مسأله نتیجه گیری حقوقی بر پایه برابری عام انسانی نمی توانست مطرح باشد. ما این را اخیراً در ایالات برده دار اتحادیه آمریکای شمالی دیدیم.

مسیحیت تنها یک نوع برابری بین همه انسان ها را به رسمیت شناخت و آن برابری در ارتکاب گناه نخستین بود [یعنی مسیحیت همه انسانها را محصول مشترک گناه آدم در خوردن میوه از درخت معرفت بهشت و بنابراین به طور مساوی و برابر گناهکار می دانست] و این کاملاً با خصلت این دین همچون دین بردگان و ستمدیدگان انطباق داشت. در کنار این برابری، حداکثر، برابری برگزیدگان را می پذیرفت که صرفاً در آغاز بر آن تأکید می ورزید. نشانه های اشتراک اموال نیز که در آغاز ظهور این دین مشاهده می شود بیشتر به همبستگی بین ستمدیدگان مربوط می گردد تا به ایده های واقعی برابری. بزودی تثبیت تقابل کشیشان و افراد عرفی به این برابری بدوی مسیحیت پایان داد. اشغال اروپای غربی از سوی ژرمن ها، برای چندین قرن ایده برابری را بدین علت که ژرمن ها به تدریج سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی پیچیده ای ایجاد کردند که تا آن زمان بی سابقه بود، از میان برد. اما در همان حال این اشغال، اروپای غربی و مرکزی را به حرکت تاریخ کشاند و برای نخستین بار سیستمی از دولت های

به طور غالب ملی به وجود آورد که بر هم تأثیر متقابل داشتند و مراقب یکدیگر بودند. بدینسان این اشغال تنها زمینه ای را که در آن به مرور زمان امکان سخن گفتن از ارزش های برابر انسان ها و حقوق بشر به وجود آمد آماده ساخت.

افزون بر این، قرون میانه فئودالی در دل خود طبقه ای را که مقدر بود در تکامل خود نماینده خواست مدرن برابری باشد، یعنی بورژوازی را به وجود آورد. بورژوازی که خود در ابتدا یکی از رسته های جامعه فئودالی بود، صنعت اساساً پیشه وری و مبادله محصولات در درون جامعه فئودالی را به درجه نسبتاً بالایی به جلو راند و در پایان سده پانزدهم اکتشافات دریایی راه پیشرفت جدید وسیع تری بر او گشود. بازرگانی برون اروپایی که تا آن زمان تنها بین ایتالیا و سواحل شرقی مدیترانه انجام می شد اکنون تا آمریکا و هند گسترش یافت و بزودی از نظر اهمیت هم از مبادله بین کشورهای مختلف اروپایی و هم از مبادلات داخلی هریک از این کشورها فراتر رفت. سیل طلا و نقره آمریکا به اروپا سرازیر شد و همچون عنصری تجزیه گر در همه شکافها و خلل و فرج جامعه فئودالی نفوذ کرد. بنگاه پیشه وری دیگر به نیازهای فزاینده پاسخ نمی داد. در صنایع پیشاهنگ پیشرفته ترین کشورها، صنعت کارگاهی [مانوفاکتور] جانشین پیشه وری شد.

اما این انقلاب توانمند در شرایط زندگی اقتصادی جامعه، به هیچ رو تغییر متناظری در ساخت سیاسی به دنبال نداشت. نظام دولتی فئودالی باقی ماند، در حالی که جامعه هرچه بیشتر بورژوایی می شد. تجارت در مقیاس بزرگ، به ویژه تجارت بین المللی و بیش از آن تجارت جهانی مستلزم وجود مالکان آزادی است که هیچ چیز مانع حرکت آنها نشود و با حقوق برابر، برپایه [نظام] حقوقی یکسان برای همه، دست کم در هر ناحیه جداگانه، با یکدیگر مبادله کنند. گذار از صنعت پیشه وری به صنعت کارگاهی مفروض بر وجود شمار معینی کارگر آزاد است - آزاد از یک سو از بندهای صنفی و از سوی دیگر از وسایلی که به آنان امکان دهد خود از نیروی کار خویش بهره برداری کنند - که بتوانند با سرمایه دار صنعتی [صاحب کارگاه یا مانوفاکتور] برای اجاره نیروی کار خود قرارداد ببندند و در نتیجه در مقابل او همچون طرف قراردادی با حقوق برابر عمل کنند. سرانجام، برابری و ارزش برابر همه کارهای انسانی به اعتبار اینکه همگی به طور عام کار انسانی اند بیان ناآگاهانه اما دقیق خود را در قانون ارزش اقتصاد بورژوایی مدرن پیدا کرد که طبق آن ارزش هر کالا با کار اجتماعاً لازم متبلور در آن اندازه گیری می شود (۱۳). اما هر جا که مناسبات اقتصادی، آزادی و برابری حقوقی را

طلب می کرد، نظام سیاسی در هر قدم موانع صنفی و امتیازات را در مقابل آن می گذاشت. امتیازات محلی، گمرک های حمایتی [ترجیحی یا تقاضی یعنی حقوق گمرکی متفاوت بر یک نوع کالا که از مناطق یا کشورهای مختلف وارد شوند]، قوانین استثنایی گوناگون نه تنها بر داد و ستد خارجیان یا ساکنان مستعمرات، بلکه غالباً بر بخشهای وسیعی از اتباع دولت نیز ضربه وارد می کرد؛ امتیازهای صنفی در همه جا بی وقفه و بی پایان مستقر می شد و راه را بر تکامل صنعت کارگاهی سد می کرد. هیچ راهی آزاد نبود و شانس برابر برای رقابت بورژواها وجود نداشت - به رغم اینکه این در صدر خواست ها بود و بیش از همیشه فوریت داشت.

همین که این خواست، یعنی آزادی از قید و بند فئودال ها استقرار برابری حقوق از طریق حذف نابرابری های فئودالی برای پیشرفت اقتصادی جامعه در دستور روز قرار گرفت، بزودی ابعاد آن گسترش یافت. اگر این خواست در راستای منافع صنعت و بازرگانی مطرح می شد، می بایست همین برابری را برای توده وسیع دهقانان نیز طلب کرد که در همه درجات بندگی، از سرواژ کامل تا پس از آن، مجبور بودند بخش اعظم زمان کار خود را به رایگان به ارباب پر عظوفت خود بدهند و به دولت نیز مالیات های بی شمار بپردازند. از سوی دیگر، می بایست

لغو امتیازات فئودالی، لغو معافیت مالیاتی نجبا و امتیازات سیاسی رسته های مختلف خواسته شود. از آنجا که دیگر امپراتوری جهانی ای مانند امپراتوری روم حکمفرما نبود، بلکه سیستمی از دولت های مستقل وجود داشت که با یکدیگر بر پایه برابری مرتبط بودند و درجه تقریباً یکسانی از تکامل بورژوایی داشتند بدیهی بود که این خواست [برابری] خصلتی عام یابد و از حدود دولتی خاص فراتر رود، و آزادی و برابری به عنوان حقوق بشر اعلام شود.

با این همه آنچه به ویژه خصلت بورژوایی حقوق بشر را مشخص می کند این است که قانون اساسی آمریکا که برای نخستین بار آن را به رسمیت شناخت در همان حال بردگی رنگین پوستان آمریکا را پذیرفت: امتیازات طبقاتی لغو و امتیازات نژادی تأیید شدند.

اما همان گونه که می دانیم از لحظه ای که بورژوازی از پیلۀ بورژوا فئودالی بیرون می آید، از هنگامی که این رسته قرون میانه ای به طبقه ای مدرن تبدیل می شود همواره به گونه ای گریزناپذیر با سایه خود یعنی پرولتاریا همراه است. به همین طریق خواست های بورژوایی برابری را خواست های پرولتاری برابری همراهی می کنند. از لحظه ای که خواست بورژوایی برای لغو امتیازات طبقاتی مطرح می

شود در کنار آن خواست پرولتری برای **محو خود طبقات**، نخست در شکلی مذهبی با تکیه بر مسیحیت بدوی و سپس با اتکا بر خود نظریات برابری طلبانه بورژوازی ظاهر می گردد. پرولترها از گفتمان بورژوازی بل می گیرند: برابری نباید صرفاً ظاهری باشد، نباید تنها در عرصه دولت مطرح شود، بلکه باید واقعی باشد و به قلمرو اجتماعی و اقتصادی گسترش یابد. به ویژه از هنگامی که بورژوازی فرانسه پس از انقلاب کبیر برابری مدنی را به پیش کشیده، پرولتاریای فرانسه با خواست برابری اجتماعی و اقتصادی، ضربه در مقابل ضربه، به او پاسخ داده و برابری به فریاد رزم پرولتاریای فرانسه مبدل شده است.

بدینسان خواست برابری از زبان پرولتاریا دو معنی دارد. یا واکنشی خود به خودی در مقابل نابرابری های فاحش اجتماعی، اختلاف بین توانگران و بی چیزان، اربابان فئودال و رعیت های آنان، بین کسانی که از پرخوری می میرند و گرسنگان، همان گونه که در آغاز جنگ دهقانی [آلمان] چنین بود، در این صورت این خواست صرفاً بیان غریزه انقلابی است و توجیه خود را تنها در آن می یابد. یا اینکه تقاضای برابری زاده واکنشی در مقابل خواست برابری بورژوازی است و از آن مطالبات کمابیش درست و دوربردتری را بیرون می کشد و

همچون وسیله ای برای تهییج کارگران و شوراندن آنان به ضد سرمایه داران، با تکیه بر چیزهایی که مورد تأیید خود بورژوازی است، بهره می گیرد، در این حالت، این برابری با خود برابری بورژوایی دوام می آورد و با آن برمی افتد. در هر دو مورد، درونمایه واقعی خواست پرولتاریا در زمینه برابری، خواست **محو طبقات** است. هرگونه خواست برابری که از آن فراتر رود ضرورتاً به پوچی می رسد. ما در این باره نمونه هایی به دست داده ایم و هنگامی که به خیال بافی های آقای دورینگ درباره آینده برسیم باز هم نمونه های کافی ارائه خواهیم کرد.

بدینسان ایده برابری، چه در شکل بورژوایی و چه در شکل پرولتری آن، خود محصولی تاریخی است که به وجود آمدن آن مفروض بر شرایط تاریخی معینی است که به نوبه خود مفروض به تاریخی طولانی است، در نتیجه به هیچ رو حقیقتی ابدی نیست. اگر امروز از سوی عموم مردم این خواست به این یا آن معنی، به عنوان امری بدیهی پذیرفته می شود، اگر به قول مارکس، «هنوز از سخت جانی نوعی پیشداوری توده ای برخوردار است» این نه به علت درستی آن همچون یک اصل، بلکه معلول پخش عام ایده های سده هیجدهم و تداوم دیرپای آن ایده در شکل امروزی شده آنهاست. پس اگر آقای دورینگ می تواند دو انسان [فرضی] معروف خود را بی

اشکال بر پایه برابری به عمل وادارد از آن روست که این امر در پیشداوری او کاملاً طبیعی به نظر می رسد. در واقع هم، آقای دورینگ فلسفه خود را «طبیعی» می نامد زیرا این فلسفه از چیزهایی شروع می کند که برای او کاملاً طبیعی به نظر می رسند. اما این را از خود نمی پرسد چرا طبیعی به نظر می رسند.

پانوشت ها

(۱) - اصل موضوع، axiom به انگلیسی و axiome به فرانسوی، به معنی فرض یا مقدمه ای برای استدلال در منطق یا ریاضیات است. به عبارت دیگر، اصل موضوع گزاره ای است که یا به خاطر بدیهی فرض کردن آن و یا صرفاً به عنوان مقدمه ای که درست انگاشته می شود، هرچند بدیهی نباشد، پایه یا نقطه شروعی برای استدلال ها و استنتاج های بعدی است. اصل موضوع، خود از اصل یا فرض دیگری نتیجه نمی شود و محصول و نتیجه استدلال هم نیست. (مترجم فارسی)

(۲) - ترجمه فرانسوی: مفاهیم اخلاقی و قضائی

(۳) - جنگ سی ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸) جنگی بود که چند دولت اروپائی در آن درگیر بودند. آلمان به عرصه اصلی این جنگ تبدیل شد و موضوع غارتگری نظامی و ادعاهای اشغالگرانه دولت های متخاصم بود. (یادداشت ترجمه انگلیسی)

(۴) - اشاره به کتاب یگانه و ویژگی های آن نوشته ماکس اشتیرنر است که مارکس و انگلس در *ایدئولوژی*

آلمانی نقد کوبنده ای بر آن نوشتند. (یادداشت ترجمه انگلیسی)

(۵) - انگلس با آوردن زوج «میش و بز» به قصه ای اخلاقی در مسیحیت اشاره دارد که طبق روایت انجیل متی (باب ۲۵، آیه ۳۱ تا ۴۶) چنین است:

«۳۱- اما هنگامی که فرزند آدم [عیسی مسیح] با شکوه و جلال باز می آید و همه فرشتگان با او هستند، آنگاه بر تخت شکوه می نشیند. ۳۲- در برابر او همه فرقه ها گرد می آیند و او آنها را از هم جدا می کند مانند چوپانی که میش را از بز جدا می کند. ۳۳- میش ها را در سمت راست و بزها را در سمت چپ قرار می دهد ۳۴- سپس سلطان [مسیح] به آنها می گوید که در سمت راست او هستند می گوید "بیائید ای کسانی که پدر من شما را تبرک کرده، قلمروی را که برای شما از آغاز جهان فراهم شده به ارث برید. ۳۵- زیرا من گرسنه بودم و شما به من خوراک دادید. من تشنه بودم و شما به من نوشیدنی دادید. من بیگانه ای بودم و شما مرا به خانه خود بردید. ۳۶- من برهنه بودم و به من پوشاک دادید. من بیمار بودم و مرا عیادت کردید. من در زندان بودم و شما نزد من آمدید." ۳۷- سپس آنها می گویند که در سمت راست هستند به او پاسخ خواهند داد: "سرور، ما کی شما را گرسنه دیدیم و به شما خوراک دادیم؛ یا تشنه دیدیم و به شما نوشیدنی دادیم؟ ۳۸- ما کی شما را همچون بیگانه دیدیم و به خانه بردیم؛ یا برهنه بودید و پوشاکتان دادیم؟ ۳۹- کی شما را بیمار یا زندانی دیدیم و به سوی شما آمدیم؟" ۴۰- سلطان به آنها پاسخ خواهد داد "به یقین به شما می گویم همین که این کار را در حق یکی از کوچک ترین برادران من کردید، برای من کرده اید" ۴۱- سپس به آنها می گوید که در سمت چپ او هستند خواهد گفت "ملعون ها از من دور

(۱۰) - اشاره به رویدادهائی است که در دوره کشور گشائی های روسیه تزاری در آسیای مرکزی شکل گرفت. در ماه های ژوئیه و اوت ۱۸۷۳ به هنگام جنگ خیوا Khiva، ژنرال کوفمن نیروئی زیر فرماندهی ژنرال گولوچف با مأموریت تنبیهی به ضد قبیله ترکمنی یومود فرستاد. این نیرو ستمکاری و شقاوتی به نهایت درجه از خود نشان داد. نگاه کنید به اوژن شویلر، *ترکستان، یادداشت های یک سفر به ترکستان روسیه، خجند، بخارا و کولجا، لندن، ۱۸۷۶*، در دو جلد، جلد ۲ ص ۳۶۲-۳۵۶. (یادداشت ترجمه انگلیسی)

(۱۱) - ترجمه فرانسوی: به ریش یومودها بخندد

(۱۲) - انگلس چند جا در ادامه آنتی دورینگ به مناسبت های مختلف ایده «دولت اجتماع- محور» یا «سیستم اجتماع- محور» دورینگ را نقد کرده است. (مترجم فارسی)

(۱۳) - استنتاج ایده های مدرن برابری را نخستین بار مارکس در سرمایه از شرایط اقتصادی جامعه بورژوازی ارائه کرد. (یادداشت انگلس).

شوید به آتش دوزخ جاودانی بروید که برای شیطان و فرشتگان او فراهم شده است. ۴۲- زیرا من گرسنه بودم و شما به من خوراک ندادید؛ تشنه بودم و به من نوشیدنی ندادید؛ ۴۳- بیگانه بودم و مرا به خانه خود نبردید؛ برهنه بودم و به من پوشاک ندادید؛ بیمار و زندانی بودم و به ملاقات من نیامدید. ۴۴- سپس آنها نیز پاسخ خواهند داد "سرور، ما کی شما را گرسنه، تشنه یا بیگانه یا برهنه یا بیمار یا زندانی دیدم و به شما یاری نرساندیم؟" ۴۵- و او به آنها پاسخ خواهد داد "به یقین به شما می گویم هر گاه که شما این کارها را در حق کوچک ترین برادران من نکردید، در حق من نکرده اید". اینان به سوی عذاب جاودانی رهسپار خواهند شد و آنانی که در سمت راست اند به سوی حیات جاودان.»

منظور انگلس این است که تمایزی که دورینگ بین انسان های خوب و بد یا بین "انسان ناب" و انسانی که رگه های حیوانی دارد قابل می شود و داوری ای که در حق آنها انجام می دهد مانند تمایز بین میش و بز در قصه انجیل و داوری ای است که "سرور"، یا شخص سوم، در مورد آنها می کند. (مترجم فارسی)

(۶) - در ترجمه فرانسوی به جای «فرهنگ»، «تمدن» آمده است.

(۷) - ترجمه فرانسوی: جبران یا تلافی

(۸) - ترجمه فرانسوی: این خشونت چیزی جز واکنش بی عدالتی خود او نیست

(۹) - ترجمه فرانسوی: برای استقرار

محرومیت از کودکی، تباهی جوانی، آینده ای سیاه و تاریک



شیده رخ فروز

چهره بی فروغ و نگاه سرد دوخته شده به دوردست، بیقراری و دلهره، دیگر از رویای سپید، شیرین و پرامید جوانی جز غباری فراموش گشته و سیاه هیچ در خاطر ندارد. تنها سهم او از زندگی، خیابان تاریک است و ناامنی.

علل بسیاری از محرومیت ها و تباهی هایی را که منجر به آسیب های شدید جسمی و روانی اکثریت مردم می گردد باید در مکانیسم های خود جامعه سرمایه داری جستجو کرد. جامعه ای که قانون بنیادی آن را سود و تمرکز هرچه بیشتر ثروت در دستانی اندک به قیمت خالی تر شدن دستهای محرومان بیشمار تشکیل می دهد. بالطبع تمامی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و مسائل اجتماعی نیز حول همین قانون بنیادی، و جلوگیری از هرگونه گزند به روند تحقق آن،

سامان می یابد. تحت شرایط سرمایه داری عقب مانده ایران و اعمال شدیدترین شیوه های قرون وسطائی رژیم اسلامی، نه تنها بر دامنه فقر، گرانی و بیکاری افزوده می گردد، بلکه تبعات اجتماعی این بحران فلاکت بار بر سر توده مردم آوار گشته، بویژه زنان و کودکان را قربانی می سازد. یکی از این تبعات، کشانده شدن فزاینده کودکان و نوجوانان به خیابان و شغل سیاه روسپیگری است. «به گزارش قانون آنلاین [۹۱/۱/۲۷]، نتایج یک تحقیق میدانی در شهر تهران نشان می دهد، سهم روسپی شدن کودکان در بین نمونه های تن فروشان مورد مطالعه سال های اخیر در شهر تهران رو به افزایش است. ... بیانگر این حقیقت است که در مواردی شروع سن تن فروشی ۸ سالگی بوده است. توجه به کودکان روسپی شده (زنانی که تن فروشی را از سنین کمتر از ۱۸ سالگی شروع کرده اند) از آنجائی حائز اهمیت است که از یک سو کاهش میانگین سن شروع می تواند نشانه تغییر الگوی تن فروشی و احتمالاً بیشتر شدن آمار آن باشد.» این واقعیت که دیگر قابل کتمان از سوی نهادهای وابسته دولتی نیز، نمی باشد، انعکاسی ملموس و تلخ در جامعه یافته، اما بدون ذره ای اهمیت، از سوی رژیم حاکم، تداوم می یابد. این که چرا در ابعادی چنین گسترده و دهشتناک، قربانیان (کودکان و نوجوانان ایران) وارد این

حوزه گردیده و به عنوان کارگر جنسی مورد بهره برداری واقع می شوند، و مسئولیت این فجایع برعهده کیست؟ کماکان بی پاسخ به حال خود رها می شود و از آنجا که اساسا وارد شدن به چنین حوزه ای جزو خط قرمزهای فرهنگی رژیم محسوب می گردد، عمق فاجعه مستور می ماند. بنا به تعریف نهادهای بین المللی کودکان کار به کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سالی گفته می شود که به روش های مختلف در خیابان مشغول به کار و زندگی هستند، و کودکانی که به روسپیگری کشانده می شوند نیز به نوعی کودک کار و خیابان می باشند. این بخش از کودکان به دلایل گفته شده از کوچکترین حمایتی محروم مانده و کار آنان پنهان و در کمتر آماری به شرایط و وضعیت بحرانی آنان توجه نشان داده می شود.

«در مطالعه صورت گرفته بیش از ۱۵ درصد از کسانی که در کودکی به روسپی گری روی آورده بودند در زمان تحقیق (۱۳۹۰) در سن (زیر ۱۸ سال) قرار داشتند و سایر موارد مورد مشاهده این گروه در سنین ۱۹ تا ۴۴ قرار داشتند. میانگین سن شروع تن فروشی در میان کودکان روسپی شده (که ۲۵ درصد زنان مورد مطالعه در این پژوهش را تشکیل می دهند) نزدیک به ۱۷ سال و در بین افرادی که در سنین بالای ۱۸ سال روسپی شده اند ۲۴ سال بوده

است و بیشترین فراوانی سن شروع روسپیگری در کودکان روسپی شده بین ۱۵ تا ۱۷ سال است.» (همانجا). این قربانیان از کرات آسمانی نیامده اند، آنها فرزندان محروم همین جامعه و خانوارهایی اند که خود نیز نسلی قربانی شده و گرفتار در چنگال مصائب فقر، بیکاری، اعتیاد، طلاق، بیماری و ازهم گسیختگی زندگی هستند. قربانیانی که به جای سرزندگی، آسایش و امنیت، شکوفا شدن توانایی ها، تحصیل و برخورداری از آینده یک زندگی انسانی و مرفه، در اوج تحقیر و استیصال روانه خیابان های پرخطر و آسیب زای شهرها گشته اند. کار این کودکان نه تنها اثرات مخربی در جسم آنان برجای گذاشته و بقای آنان را تهدید می کند، بلکه بیشتر از آن، رشد و تکامل روحی و روانی آنان را لگدکوب و تباہ می سازد. آنان علاوه بر این، در معرض خطرات کوچک و بزرگی از قبیل آلودگی به ویروس ایدز، محرومیت از غذای کافی (سوء تغذیه) و امکانات پزشکی، قرار داشته و اغلب از بیماری های پوستی، گوارشی، تنفسی، عفونی، و هیپاتیت رنج می برند.

«نوع فعالیت اجتماعی زنان تن فروش به گواه بسیاری از جامعه شناسان و متخصصان علوم رفتاری بر اقدام آنها نیز مؤثر است. به طوری که ۲۱ درصد از زنانی که زیر ۱۸ سالگی به روسپیگری روی آورده اند علاوه بر تن فروشی

متوسط برای فروش تن خود در هر ساعت رقمی بین ۲۵ تا ۸۰ هزار تومان طلب می کنند و برای آنکه یک شب کامل به کارگر جنسی تبدیل شوند بین ۹۰ تا ۳۰۰ هزار تومان می خواهند.» (۹۱/۱/۲۲)

روسپیگری با رشد کارتن خوابی زنان در خیابان نیز ارتباط نزدیک دارد، اما کارشناسان وابسته به رژیم اسلامی آن را مختص به زنان معتاد (بخشی دیگر از قربانیان) قلمداد کرده و تن فروشان را از قلم می اندازند: «متأسفانه کم کم شاهد زنان کارتن خواب در سطح شهر هستیم که بیانگر کاهش سن و فراگیر شدن آسیب اجتماعی در جامعه است. ... قبلاً این پدیده مختص آقایان بود، اما هم اکنون در میان زنان نیز این پدیده مشاهده می شود که این زنان معتاد هستند. ... شاهد کاهش سن آسیب دیدگان در شهر تهران هستیم. ... سن زنان کارتن خواب ۲۰ سال است و این بیانگر کاهش سن آسیب دیدگی است.» (۹۱/۷/۱۰)

این وضعیت فاجعه باری است که رژیم اسلامی برای جمعیت فزاینده کودکان و جوانان ایران رقم زده است. نبود شرایط برای شکوفائی استعدادها و توانائی ها، عدم امنیت و رفاه در جامعه، سلطه خرافات و تاریک اندیشی، درک این واقعیت که در این رژیم چشم انداز آزادی و زندگی بهتر،

مشاغلی با درآمد های پایین داشته اند. مشاغلی مانند منشی گری، فروشندگی، آرایشگری، کارگری، مشاغل خدماتی و حتی شغل های کاذب و سیاه که درآمدی زیر ۹۷ هزار تومان در ماه عاید آن ها می کرده است.» (همانجا). با اطمینان می توان گفت که درآمد زنان اساساً از طریق کار مزدی حاصل می شود و کم بودن درآمد زنان شاغل نسبت به مردان شاغل، خود شاخص نابرابری شدید مزد زنان نسبت به مردان در مقابل کار برابر است. پایین بودن دستمزد زنان به نسبت مردان که حتی فاصله زیادی نیز با حداقل دستمزد مصوب دولت و به ازای کار با ساعات طولانی، دارد و کمبود فاحش سهم زنان نسبت به مردان در جمعیت فعال اقتصادی، خود یکی از زمینه های بسط تن فروشی است.

علاوه بر این، روسپیگری دامنه وسیع خود را در بین نوجوانان و جوانان ایران به شیوه مدرن و اینترنتی نیز گسترده است. طبق آمارها ۷۰ درصد حاضران در این فضا را جوانان تشکیل می دهند. ۵۵ درصدشان بین ۱۶ تا ۲۵ و ۴۵ درصد هم بالاتر از ۲۵ سال دارند. آنها در ازای گرفتن شارژ موبایل و یا حضوری، از طریق فضای مجازی وارد این عرصه می شوند: «۱۰ دقیقه وب، یک شارژ ۲ هزار. نیم ساعت، یک شارژ ۵ هزار تومانی. آنها تن فروشی می کنند، بدن خود را به نمایش می گذارند. ... آنها به طور

نمود فقر و محرومیت زنان

در خیابان های شهر



شیده رخ فروز

پا به پای فقر و فشارهای روزافزون اقتصادی بر گرده محرومان و اقشار کثیری که به صفوف بی چیزان جامعه پرتاب می شوند، کودکان، نوجوانان و بویژه زنان بیشتری، به دنبال ناتوانی خانوارها، که از پس تأمین هزینه های سرسام آور زندگی و یارانه ناچیز دریافتی بر نمی آیند، به خیابان ها و مراکز کار روی می آورند. این خانواده ها که گاه هیچ درآمد ثابتی ندارند و یا سرپرست بیکار دارند، به مراتب تحت فشارهای شدیدتری هستند. از سوی دیگر اعمال سیاست های ارتجاعی رژیم در رابطه با اشتغال زنان و به انزوا کشاندن آنان نظیر طرح دورکاری، نیمه وقت کردن کارکنان زن در ادارات (استفاده از دو زن نیمه وقت به جای یک کارمند تمام وقت) و سایر تبعیضات جنسیتی در رابطه با شرایط

صلح و امنیت فردی و اجتماعی و ارتقای فکری، فرهنگی وجود نداشته و موانع و دیوارهای فراوانی در برابر تکامل آزاد توانائی ها، انرژی، احساسات و خواست های جوانان و نوجوانان قد کشیده، آری همه اینها آن شرایط و فضایی اند که راه دیگری جز خلاص شدن از شر رژیم اسلامی برای توده مردم باقی نمی گذارد. باید علیه این رژیم به مقابله انقلابی برخاست و آن را سرنگون کرد. هیچ جناح و گروهی چه در درون حاکمیت ارتجاعی کنونی و چه در بیرون از آن (اصلاح طلب و جنبش سبز) و چه اپوزیسیون های رنگارنگی که تنها به دست به دست شدن قدرت سیاسی می اندیشند، توانائی حل انقلابی معضلات گریبانگیر توده های محروم را نخواهند داشت. برای ساختن آینده روشن کودکان و جوانان مان، این ما هستیم که باید نظم فاجعه بار کنونی را درهم بکوبیم و بر ویرانه های آن نسلی سرزنده، شاد و در رفاه، پرورش دهیم.

کار، میزان دستمزد، کمک هزینه ها (حق مسکن و ...)، شرایط کار زنان شاغل را با دشواری بیش از گذشته مواجه ساخته است. آمارها در این مورد (که بی شک ارقامی پایین تر از اوضاع واقعی اند) فقر و بیکاری زنان را منعکس می کنند: «حدود یک میلیون و ۷۵۰ هزار الی ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر زن خودسرپرست، سرپرست خانوار و فاقد سرپرست در کشور وجود دارد که جامعه بزرگی را تشکیل می دهند. ... زنان خودسرپرست، سرپرست خانوار و فاقد سرپرست با احتساب فرزندان و افراد تحت پوشش جمعیتی بالغ بر ۷ میلیون نفر هستند که ۸ تا ۱۰ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می دهند. ... درصد بسیار زیادی از این بانوان با معضل فقر و بیکاری روبرو هستند...» (آفتاب یزد- ۹۱/۳/۲۴) در ادامه این روند پدیده دستفروشی زنان در شهرها یک واقعیت انکارناپذیر گردیده است که روز به روز بر ابعاد آن اضافه می شود و حضور آنان را در جامعه پر رنگ تر می نماید: «در شرایط فعلی کسب درآمد برای سرپرستان خانوارها دشوار شده و به همین دلیل برخی از بانوان خانه دار برای کسب درآمد و کمک به اقتصاد خانواده ها به دستفروشی در خیابان ها و اماکن عمومی مانند مترو رو آورده اند... گرانی های لجام گسیخته زندگی برخی از خانواده ها را مختل کرده است

...» (همانجا ۹۱/۶/۲۷). زنان دستفروش مترو (تهران- کرج) یکی از نمونه های بارز این امرند که همه روزه میلیونها مسافر شاهد رنج کار طاقت فرسای آنان اند. بین این زنان رده های سنی مختلفی (زنان مسن تا دختران نوجوان، دانشجوی و محصل) به چشم می آید. در بساط آنان همه چیز برای عرضه موجود است، از انواع خوراکی ها (نان های شیرینی، آب معدنی ...) گرفته تا پوشاک، لوازم بهداشتی- آرایشی، زینتی، کتاب و ... این وسایل در ساک های سنگینی، همراه آنان مرتبا بین راهروها و واگن های مخصوص مسافران زن حمل می گردد. دیدن دختران نوجوانی که نیاز در چهره و ظاهرشان موج می زند و هنوز در فروشندهگی و شیوه های آن حرفه ای نشده اند و شرم مانع از بازاریابی بیشتری برایشان می شود، تأسف بار است. همچنین زنان مسنی که اکنون باید دوران استراحت را سپری کنند با ناتوانی ساک های سنگین را به دنبال می کشند. آنان علاوه بر ساعات طولانی کار در خطوط مترو (به ویژه ساعات شلوغ که مسافران به سر کار می روند یا برمی گردند) با انواع آزار و تعقیب و گریز مأموران مترو (که به دنبال بیرون راندن آنان از مترو هستند)، کار خود را ادامه می دهند. به دنبال همین امر چندی پیش در مترو (صادقیه - کرج) به هنگام درگیری مأموران با آنان، زنان

مسافر به حمایت از دستفروشان زن، اعتراض نمودند و مانع این عمل مأموران شدند.

بخش دیگری از زنان، که کار طاقت فرسای آنان کمتر دیده می شود و در بدترین شیوه کار استثمار می گردند، زنانی هستند که کار قطعه ای یا کنتراتی را از کارگاه ها یا مراکز کار گرفته و در خانه انجام می دهند. این زنان که به دلایل گوناگون امکان حضور در جامعه از آنان سلب گردیده، در کنج خانه های محقر خویش به انجام بی وقفه کار علاوه بر سایر مسئولیت های کار خانگی مشغولند، زیرا در این نوع شیوه کار معمولاً قیمت هر قطعه از کار بسیار ناچیز تعیین می گردد و باید میزان بیشتری کار با سرعت انجام گیرد (علاوه بر آن از سایر مزایای کار مانند بیمه و ... نیز خبری نیست).

بخش دیگری از زنان محروم نیز به همراه فرزندان خردسال خویش به تکدی گری، و بخشی نیز بعضاً و به ناچار در خرید و فروش مواد مخدر و سایر تباهی ها (روسپیگری) دست و پا می زنند. این وضعیت سیه روزانه ای است که سرمایه داران و زمینداران حاکم رژیم اسلامی برای زحمتکشان جامعه و بویژه زنان محروم به بار آورده اند. چنگال سیاه این زالوصفتان سالهاست که بر تمامی عرصه های

حیات و کار جامعه، مهر خونین تباهی جسمی و روانی زده است.

تداوم و تشدید روند جاری وضع را برای زنان، که علاوه بر ستم های خاص جامعه سرمایه داری بی حقوقی و انواع ستم ها و تبعیض های قرون وسطائی نیز بر دوششان سنگینی می کند، بدتر خواهد ساخت. زنان زحمتکش برای مقابله با شرایط کنونی، نیاز به متشکل شدن در سازمان های مستقل خود (در کنار شرکت در تشکل های مختلط) و رادیکالیزه کردن سطح مبارزات جاری خویش دارند. آنان همواره نشان داده اند که در سخت ترین شرایط علاوه بر شرکت در مبارزات دموکراتیک جاری، دوش به دوش کارگران مرد آماده سازمان پذیری و تدارک قوا برای انقلاب کارگری هستند.

مسأله مسکن در ایران

بهبود فرهیخته

آبان ۱۳۹۱

هرکسی که به مسایل اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران می اندیشد می داند مسأله مسکن یکی از مشکل های اساسی اکثریت جمعیت ایران است. بنابراین در پی آن است که ببیند حل این مشکل وابسته به چیست و از چه راه هایی قابل برطرف شدن است. در این رابطه به ظاهر مسئولان رژیم اسلامی نیز دست اندر کارند و هر از گاهی آمارها، کتاب ها و مقالاتی انتشار می دهند که در اینجا برحسب مورد به برخی از آنها رجوع می کنیم. موضوعاتی که در این نوشته مورد بررسی قرار می گیرند از این قرارند:

۱. تغییرات جمعیت و تعداد واحدهای مسکونی در ده پانزده سال گذشته در مناطق شهری و روستائی
۲. وضعیت مالکیت مسکن و زمین؛ روند افزایش شمار خانوارهای فاقد مالکیت زمین و مالکیت مسکن
۳. وضع واحدهای مسکونی بر حسب نوع اسکلت: سطح نازل کیفیت و ایمنی بسیاری از خانه ها در شهر و روستا
۴. افزایش شدید هزینه مسکن و سهم بالای آن در بودجه خانوار
۵. افزایش شدید قیمت زمین، افزایش شدید بهای مصالح ساختمانی
۶. نیاز به مسکن و عدم ارضای این نیاز
۷. واحدهای مسکونی خالی
۸. نتیجه گیری

۱. تغییرات جمعیت و تعداد واحدهای مسکونی در ده پانزده سال گذشته در مناطق شهری و

روستائی

در مقدمه یکی از این کتاب ها به نام «نگاه راهبردی به مسکن و شهرسازی در کشور» که در سال ۱۳۹۰ با همکاری شهردار تهران، محمد باقر قالیباف، انتشار یافته است چنین می خواهیم: «هنوز (۱۳۸۷) بیش از ۱۵ درصد از خانوارهای شهری برای تأمین مسکن تحت فشار شدید قرار دارند. بیش از ۲۲ درصد از خانوارهای شهری اجاره نشین هستند و ۱۰ درصد در خانه های مجانی و سازمانی، اما به هر حال غیر ملکی، سکونت دارند. افزایش قیمت مسکن، به ویژه در سال های اخیر، این

خانوارها را، حتی با در نظر داشتن درآمد تمام عمر، در تأمین مسکن خود ناتوان باقی گذارده است. هنوز حدود ۵۲ درصد از خانوارهای روستایی در خانه های کم دوام، بی دوام و سانحه خیز سکونت دارند.

اکنون زمان آن رسیده است تا با در اختیار داشتن دستاوردهای پژوهش وسیع و متعدد و تجارب موجود، اما پراکنده، زمینه های لازم برای رفع کمبودها و مشکلات بخش مسکن مهیا گردد.»

حال با بررسی آمارهای رسمی رژیم اسلامی و آمارهایی که در این زمینه در گزارش ها و مقالات مطبوعات کشور چاپ شده اند باید ببینیم که حل مسأله مسکن چگونه به پیش می رود و آیا عمل به «دستاوردهای پژوهش وسیع و متعدد و تجارب موجود» کارشناسان مسکن، این رژیم توانسته است گامی در زمینه حل مسأله مسکن بردارد یا وضع مسکن به مراتب بدتر از سال ۱۳۸۷ که این «دستورد» ها ارائه گردیدند، شده است.

جدول ۱: رشد تعداد خانوار و درصد آن طی سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰

سال	۱۳۸۵	۱۳۹۰	درصد تغییر
تعداد خانوارهای کل کشور	17,501,771	21,185,647	۲۱.۰۴
تعداد خانوارهای شهری	12,405,584	15,427,848	۲۴.۳۶
تعداد خانوارهای روستایی و غیر ساکن	5,096,187	5,757,799	۱۲.۹۸

مأخذ: مرکز آمار ایران - گزیده نتایج سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۰

جدول ۲: تعداد و درصد رشد واحد مسکونی معمولی طی ۵ ساله ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰

سال	۱۳۸۵	۱۳۹۰	درصد تغییر
تعداد واحد مسکونی کل کشور	15,859,926	19,954,708	۲۵.۸۱
تعداد واحد مسکونی شهری	11,431,880	14,782,114	۲۹.۳۰
تعداد واحد مسکونی روستایی	4,428,046	5,172,594	۱۶.۸۱

مأخذ: مرکز آمار ایران - گزیده نتایج سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۰

همان گونه در جدول شماره ۱ می بینیم از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ یعنی طی ۵ سال ۲۱ درصد بر کل خانوارهای کشور افزوده شده است. افزایش تعداد خانوارها در شهرها ۲۴ درصد و در روستا تقریباً ۱۳ درصد بوده است. جدول ۲ در همین دوره نشان می دهد که افزایش واحدهای مسکونی در سطح کشور نزدیک به ۲۶ درصد، در شهرها بیش از ۲۹ درصد و در روستاها نزدیک به ۱۷ درصد بوده است. طبق این دو جدول به نظر می رسد که با رشد مثبت افزایش مسکن نسبت به افزایش خانوارها مسأله مسکن در ایران حل شده یا در حال حل است. البته همین جدول ها نشان می دهند که در سال ۱۳۸۵ تعداد

خانوارها از تعداد واحدهای مسکونی به اندازه ۱۶۴۱۸۴۵، و در سال ۱۳۹۰ به میزان ۱۲۳۰۹۳۹ بیشتر بوده است. یعنی در این سال ها در بیش از یک میلیون واحدهای مسکونی، بیش از یک خانوار سکونت داشته است.

۲- وضعیت مالکیت مسکن و زمین؛ روند افزایش شمار خانوارهای فاقد مالکیت زمین و مالکیت مسکن

آمارهای دیگر و واقعیت های چندی مانند حجم عظیم نیاز انباشته از گذشته برای مسکن، کاهش هرچه بیشتر تقاضای مؤثر برای تأمین مسکن (کاهش هرچه بیشتر قوه خرید توده های مردم) به علل گوناگون اقتصادی (مانند افزایش شدید قیمت زمین، تورم افسارگسیخته، بیکاری عمومی، افزایش سرسام آور قیمت تولید مصالح ساختمانی و غیره) و فرسوده و نیمه ویران بودن شمار بسیار بزرگی از واحدهای مسکونی کشور به علت تخریب طبیعی خانه ها و تبعیت تولید واحدهای مسکونی از وضعیت عمومی اقتصادی کشور به ویژه تأثیرگذاری بحران اقتصادی بر تولید مسکن جدید و غیره، نشان می دهند که این نتیجه گیری که مسأله مسکن در ایران در حال حل است به هیچ وجه درست نیست. نگاهی به جدول های زیر موضوع را روشن می کند:

جدول ۳ : تعداد خانوارها برحسب نحوه تصرف واحد مسکونی

سال	۱۳۸۵	۱۳۹۰	درصد تغییر
خانوارهای مالک زمین و بنا	11,013,235	11,875,003	۷.۸۲
خانوارهای مالک بنا	781,065	1,317,281	۶۸.۶۵
خانوارهای اجاره پرداز	1,317,281	5,607,314	۳۲۵.۶۷

جدول ۴ : درصد نحوه تصرف واحد مسکونی در کل کشور

سال	۱۳۸۵	۱۳۹۰	درصد تغییر
ملکی (زمین و بنا)	۶۳.۴	۵۶.۴	- ۷
ملکی (بنا)	۴.۵	۶.۳	۱.۸
اجاره ای	۲۲.۹	۲۶.۶	۳.۷

در جدول ۳ مشاهده می شود که طی سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ خانوارهای مالک زمین تقریباً تنها ۷.۸ درصد افزوده شده اند و مجموع خانوارهای مالک بنا تقریباً ۷۶.۵ درصد افزایش داشته اند در حالی که خانوارهای اجاره نشین در همین مدت ۳۲۵.۷

درصد افزوده شده اند. اما جدول ۴ طی همین زمان نشان می دهد که مالکیت زمین کاهشی ۷ درصدی داشته است و خانه های اجاره ای ۳.۷ درصد بیشتر شده اند. با ارتباط قراردادن این دو جدول با هم، در طی زمان، با روندهای اساسی ای در مسأله مسکن مواجه هستیم که از یک سو نشان می دهد خانوارهای هرچه کمتری مالک زمین بنای مسکونی خواهند بود و زمین بناهای مسکونی به انحصار در دستان هرچه کمتری در خواهد آمد و از سوی دیگر توده هرچه بیشتری از خانوارهای ایرانی حتی مالکیت بنای مسکونی را از دست خواهند داد و به اجاره نشین تبدیل خواهند شد. این روندها کاملا با رشد سرمایه و نظام سرمایه داری در ایران منطبق است. افزایش تقریبا ۳۲۶ درصدی اجاره نشینی گویای خلع ید طبقه کارگر و حتی بخشی از کارمندان از مالکیت واحدهای مسکونی است.

در سال ۱۳۶۵، نزدیک به ۷۷ درصد خانوارهای کل کشور، از خود مسکن ملکی داشتند و ۱۲ درصد اجاره نشین بودند. در سال ۱۳۸۵ نزدیک به ۶۸ درصد از خانوارها مسکن ملکی داشتند (از این مقدار کمی بیش از ۶۳ درصد مالک زمین واحد مسکونی خود بودند) و نزدیک به ۲۳ درصد آنان اجاره نشین بودند. در سال ۱۳۹۰ خانوارهای مالک مسکن ۶۳ درصد (از این مقدار کمی بیش از ۵۶ درصد مالک زمین واحد مسکونی خود بودند) و خانوارهای اجاره نشین نزدیک به ۲۷ درصد بودند. افزایش اجاره نشینی و کاهش مسکن ملکی، و به ویژه کاهش مالکیت زمین مسکن، روندی است محتوم، که با رشد نظام سرمایه داری و تبدیل هرچه بیشتر زمین به چیزی دارای قیمت انحصاری همراه است. انحصار زمین در دستان خانوارهای هرچه کمتری در کل کشور و سلب هرچه بیشتر مالکیت توده های مردم بر زمین، آن عاملی است که خواست اجتماعی شدن مالکیت زمین را انجام پذیر و برحق می گرداند. معنی عملی لغو مالکیت خصوصی زمین و تبدیل آن به ملک همه شهروندان جامعه این است که دیگر هیچ زمینی سند مالکیت شخصی نخواهد داشت و خرید و فروش نمی شود و از کسی به کس دیگر به ارث نمی رسد، بلکه حق بهره وری از زمین با برنامه ریزی اجتماعی برای مصارف گوناگون در اختیار نهادها و سازمان های اجتماعی و تعاونی ها قرار خواهد گرفت. مالکیت اجتماعی بر زمین یک عامل اساسی ریشه ای حل مسأله مسکن است، زیرا با این عمل اجتماعی که موجب می شود زمین فاقد قیمت شود نقش آن به عنوان یکی از عواملی که بخش بسیار بزرگی از قیمت مسکن را تشکیل می دهد به طور کامل حذف می شود. از این هنگام است که با برنامه ریزی اجتماعی در تولید مسکن می توان مشکل توده های مردم را در تهیه مسکن به گونه ای واقعی حل نمود.

۳- وضع واحدهای مسکونی بر حسب نوع اسکلت:

سطح نازل کیفیت و ایمنی بسیاری از خانه ها در شهر و روستا

تعداد زیادی از خانه ها چه در شهرها و چه در روستاها از استحکام، مقاومت، کیفیت و ایمنی لازم برای زندگی برخوردار نیستند. هرچند از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ تعداد و نسبت واحدهای مسکونی با اسکلت بتن آرمه یا فلزی افزایش یافته اما اکثر خانه ها چه در شهر و چه به ویژه در روستا اسکلت بتن آرمه یا فلزی ندارند و خانه های خشت و گلی بخش بسیار مهمی از واحدهای مسکونی را به ویژه در روستاها تشکیل می دهند. ما در زیر دو جدول درج می کنیم. جدول نخست تغییرات نسبت واحدهای مسکونی را بر حسب نوع اسکلت از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ و جدول دوم به طور تفصیلی تر تعداد و نسبت واحدهای مسکونی در سال های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ را بر حسب نوع اسکلت در شهرها و روستاهای کشور نشان می دهد:

جدول ۵- واحدهای مسکونی معمولی به تفکیک نوع اسکلت بنا در سال های ۱۳۷۵، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰

اظهار نشده	سایر	بتن آرمه	فلزی	سال	
0/9	55/0	18/2	25/9	کل	1390
0/9	46/6	20/7	31/7	شهری	
0/7	78/7	11/1	9/5	روستایی	
1/0	61/2	12/0	25/7	کل	1385
1/2	51/2	14/5	33/1	شهری	
0/7	87/1	5/7	6/6	روستایی	
1/6	84/0	4/0	10/4	کل	1375
1/7	77/3	5/4	15/6	شهری	
1/3	96/0	1/4	1/3	روستایی	

منبع:

http://tmahdi1327.persianblog.ir/tag/%D8%A7%DB%8C%D9%85%D9%86_%D8%B3%D8%A7%D8%B2%DB%8C

می بینیم که در سال ۱۳۷۵، بیش از ۹۶٪ خانه های روستائی نه بتن آرمه بوده اند و نه دارای اسکلت فلزی، و با اطمینان می توان گفت بخش اعظم این ۹۶٪ بناهای خشت و گلی بوده اند. در سال ۱۳۹۰ نسبت واحدهای مسکونی غیر بتن آرمه و غیر اسکلت فلزی در روستاها ۷۸.۷٪ بوده که باز هم می توان گفت اکثریت آنها خشت و گلی بوده اند. در شهرها نیز در سال های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ اکثر واحدهای مسکونی و در سال ۱۳۹۰ بیش از ۴۶ درصد آنها غیر بتن آرمه و غیر اسکلت فلزی بوده اند. جدول زیر تعداد و وضعیت واحدهای مسکونی را با تفصیل بیشتری نشان می دهد:

جدول ۶: توزیع واحدهای مسکونی معمولی به تفکیک نوع اسکلت بنا در شهر و روستا

در سال های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ و توزیع نسبی آنها بر همین اساس

افزایش یا کاهش واحد درصدی	سال ۱۳۹۰		سال ۱۳۸۵		تعداد واحدهای مسکونی کل کشور	
	درصد	تعداد	درصد	تعداد		
	۱۰۰	۱۹۹۵۴۷۰۸	۱۰۰	۱۵۸۵۹۹۲۶		
۶/۲	۱۸/۲	۳۶۳۵۶۰۵	۱۲	۱۹۰۸۳۴۱	بتن آرمه	تعداد واحدهای مسکونی کل کشور به تفکیک نوع اسکلت
۰/۲	۲۵/۹	۵۱۷۷۹۷۸	۲۵/۷	۴۰۸۰۶۵۸	فلزی	
-۶/۲	۵۵	۱۰۹۶۷۰۱۸	۶۱/۲	۹۷۰۹۷۱۴	سایر	
-۰/۱	۰/۹	۱۷۴۱۰۷	۱	۱۶۱۲۱۳	اظهار نشده	
	۱۰۰	۱۴۷۸۲۱۱۴	۱۰۰	۱۱۴۳۱۸۸۰	تعداد واحدهای مسکونی در شهرهای کشور	
۶/۲	۲۰/۷	۳۰۶۱۵۵۱	۱۴/۵	۱۶۵۶۸۷۸	بتن آرمه	تعداد واحدهای مسکونی شهری به تفکیک نوع اسکلت
-۱/۴	۳۱/۷	۴۶۸۶۹۷۰	۳۳/۱	۳۷۸۹۱۰۶	فلزی	
-۴/۶	۴۶/۶	۶۸۹۴۱۳۱	۵۱/۲	۵۸۵۴۰۶۵	سایر	
-۰/۳	۰/۹	۱۳۹۴۶۲	۱/۲	۱۳۱۸۳۲	اظهار نشده	
	۱۰۰	۵۱۷۲۵۹۴	۱۰۰	۴۴۲۸۰۴۶	تعداد واحدهای مسکونی در روستاهای کشور	
۵/۴	۱۱/۱	۵۷۴۰۵۴	۵/۷	۲۵۱۴۶۴	بتن آرمه	تعداد واحدهای مسکونی روستایی به تفکیک نوع اسکلت
۲/۹	۹/۵	۴۹۱۰۰۸	۶/۶	۲۹۱۵۵۲	فلزی	
-۸/۴	۷۸/۷	۴۰۷۲۸۸۷	۸۷/۱	۳۸۵۵۶۴۹	سایر	
۰/۰	۰/۷	۳۴۶۴۵	۰/۷	۲۹۳۸۱	اظهار نشده	

در این جدول مشاهده می‌گردد که واحدهای مسکونی ای که تحت نام «سایر» بیان شده، یعنی واحدهای غیر بتن آرمه و غیر اسکلت فلزی و در واقع عمدتاً خانه‌های خشت و کلی، در سال ۱۳۸۵، ۶۱.۲ درصد و در سال ۱۳۹۰، ۵۵ درصد کل واحدهای مسکونی کشور را تشکیل می‌دادند. با این وجود شمار این نوع واحدهای مسکونی در طی این ۵ سال ۱۲۵۷۳۰۴ واحد افزوده شده‌اند. یعنی اگر نسبت خود این نوع واحد مسکونی را نه در سهم آن در انواع اسکلت واحدها، بلکه تغییر خود آن را طی این زمان ۵ ساله در نظر بگیریم تقریباً ۱۳ درصد افزایش داشته است. اینکه تولید واحدهای مسکونی ناایمن و در واقع بی دوام در طی این ۵ سال ۱۳ درصد افزایش داشته تنها به معنی ناتوانی توده مردم در هزینه کردن برای مسکن مناسب زندگی خود است. با این حال همان گونه که در جدول بالا می‌بینیم در طی این ۵ سال تنها ۶.۲ واحد درصدی از این واحدها نسبت به انواع دیگر مسکن کاهش یافته است. این کاهش مربوط به دوره ای است که ساخت و ساز واحدهای مسکونی بیش از دوره های قبلی بوده است. ولی اگر سرعت روند کاهش واحدهای نوع «سایر» را برای آینده، کمابیش به همین اندازه (۶.۲ واحد درصدی) در نظر بگیریم، حداقل ۵۵ سال دیگر طول می‌کشد که این نوع از واحدهای مسکونی در سطح کشور از بین بروند، به عبارت دیگر از واحدهای مسکونی جدیدی که ساخته می‌شوند سالی دویست هزار واحد آنها باید فقط برای جانشینی خانه های بی دوام و کم دوام موجود منظور شوند تا طی ۵۵ سال خانه های نوع «سایر» در سطح کشور از بین بروند. این در صورتی است که رشد جمعیت را به اندازه کنونی حساب کنیم و نه آن گونه که از زمره تنظیم جدید نرخ افزایش جمعیت به گوش می‌رسد بخواهند سیاست تشویق افزایش جمعیت را به پیش برند که در این صورت باید برای جبران جانشینی واحدهای مسکونی نوع «سایر» تعداد بسیار بیشتری واحد مسکونی تولید شود.

«نگاه راهبردی...» درباره ایمنی واحدهای مسکونی روستایی می‌گوید: «آمارها [در سال ۱۳۸۸] نشان می‌دهند که ۵۶ درصد از کل ۴.۶ میلیون واحد مسکونی روستایی، یعنی ۲.۶ میلیون واحد مسکونی، از مصالح نیمه بادوام یا کم دوام ساخته شده و یا عمر مفید آنها بسر آمده است و در برابر سوانح ایمن نیستند.»

۴- افزایش شدید هزینه مسکن و سهم آن در بودجه خانوار

روزنامه دنیای اقتصاد در ۲۸ شهریور ۱۳۹۱ می نویسد: «در تهران اگرچه درآمد خانوارها ۳۰ درصد از میانگین کشوری بیشتر است و در ظاهر حکایت از مطلوبیت زندگی در این کلان‌شهر دارد، اما تهرانی‌ها مجبورند ماهانه حدود نیمی از حقوق یا دستمزدشان را برای تامین مسکن هزینه کنند. ... بزرگ‌ترین فاکتور در سبب هزینه‌های خانوارهای ساکن تهران همچون سایر شهرها "مسکن" است با این تفاوت که در تهران طی يك سال خانوارها رقمی معادل ۶ میلیون و ۲۷۰ هزار تومان برای تامین مسکن خود پرداخت می‌کنند در حالی که در سایر شهرهای کشور این رقم به طور میانگین ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان است. به این ترتیب ۴۷ درصد از کل هزینه زندگی در پایتخت صرف تامین مسکن می‌شود.» جدول زیر میانگین درآمد سالانه خانوارهای ساکن تهران و سهم هزینه مسکن در بودجه خانوار را نشان می‌دهد:

اقتصاد خانوارهای تهرانی

شاخص	نرخ
درآمد	۱۳ میلیون و ۲۲۸ هزار تومان
هزینه	۱۳ میلیون تومان
هزینه مسکن	۶ میلیون و ۲۷۰ تومان
جمعیت شهر تهران	۸ میلیون و ۳۳۲ هزار نفر

اگر همان‌گونه که در دنیای اقتصاد آمده فرض کنیم که درآمد متوسط خانوارهای تهرانی ۳۰ درصد از درآمد متوسط خانوارهای کشور بیشتر است یا به عبارت دیگر ۱.۳۰ برابر درآمد متوسط خانوارهای کشور است پس درآمد متوسط خانوارهای کشور برابر خواهد بود با:

$$13228300 \div 1.30 = 10175385 \text{ تومان در سال}$$

از این مبلغ ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان در سال صرف هزینه مسکن می‌شود که نشان می‌دهد به طور متوسط ۳۶.۴٪ درآمد خانوارها به هزینه مسکن اختصاص می‌یابد:

$$3700000 \div 10175385 = 36.4\% \text{ سهم متوسط هزینه مسکن از درآمد خانوار}$$

برای مقایسه بد نیست بدانیم که متوسط هزینه مسکن در اتحادیه اروپا (۲۷ کشور) تنها ۲۲.۵٪ درآمد خانوار را تشکیل می دهد

(منبع: http://www.iut.nu/Literature/2012/CECODHAS_HousingAffordability2012.pdf)

اما چه در ایران، چه در اتحادیه اروپا و چه در دیگر کشورهای سرمایه داری بار نسبی هزینه مسکن طبقات پائین بسیار سنگین تر از بار نسبی هزینه مسکن برای لایه های متوسط و طبقات بالای جامعه است. در ۲۷ کشور اتحادیه اروپا نسبت هزینه مسکن به درآمد خانوارهای فقیر تقریباً دو برابر نسبت متوسط کشور است. نسبت هزینه مسکن به درآمد در مورد خانوارهای فقیر در انگلستان، یونان و دانمارک به ترتیب ۵۳٪، ۵۲٪ و ۵۷٪ درصد است در حالی که نسبت متوسط هزینه مسکن به درآمد برای این سه کشور به ترتیب عبارت از: ۲۹٪، ۲۹٪ و ۳۳٪ است. نسبت هزینه مسکن به درآمد در مورد فرانسه و آلمان به ترتیب حدود ۱۸٪ و ۲۷٪ برای متوسط کشور، و برای بخش فقیر جمعیت ۳۷٪ و ۴۷٪ است (منبع بالا، ص ۳)

۵- افزایش شدید قیمت زمین و بهای مصالح ساختمانی

جدول شماره ۷- متوسط نرخ رشد سالانه قیمت مسکن از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۸ (درصد)

شرح	سه سال آخر برنامه اول ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۱	برنامه دوم ۱۳۷۸ تا ۱۳۷۴	برنامه سوم ۱۳۸۳ تا ۱۳۷۹	برنامه چهارم ۱۳۸۸ تا ۱۳۸۴
نرخ رشد (درصد)	۸	۲۸	۲۹	۲۶
مأخذ وزارت مسکن و شهرسازی				

در کتاب «نگاه راهبردی به مسکن و شهرسازی در کشور» با ارائه جدول بالا گفته شده: «روند کلی اقتصاد ملی نمایانگر آن است که در اغلب سال ها و دوره های پس از انقلاب، نرخ رشد درآمد، از نرخ افزایش (یا کاهش) قیمت و اجاره کمتر بوده است.» «افزایش قیمت زمین، مسکن و اجاره و کاهش توان تأمین مسکن، به ویژه در خانوارهای جوان و گروه های کم درآمد، مهمترین مشکلات حاضر بخش مسکن محسوب می شود.» «قیمت مسکن طی سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ به طور متوسط سالانه حدود ۸ درصد،

طی سال های برنامه دوم حدود ۲۸ درصد، طی سال های برنامه سوم حدود ۲۹ درصد و در طول سال های برنامه چهارم ۲۶ درصد افزایش یافته است.»

برای آنکه تصور روشنی از افزایش قیمت مسکن از ابتدای سه ساله آخر برنامه اول تا پایان برنامه چهارم داشته باشیم فرض می کنیم که قیمت متوسط یک واحد مسکونی معمولی در سال ۱۳۷۱، یک میلیون تومان بوده باشد. بهای این مسکن در پایان برنامه اول (طی سه سال)، با سالی ۸ درصد افزایش قیمت، بالغ بر ۱۲۵۹۷۱۲ تومان می شد. در پایان برنامه ۵ ساله دوم با سالی ۲۸ درصد افزایش قیمت، بالغ بر ۴۳۲۸۳۳۷ تومان می شد. در پایان برنامه ۵ ساله سوم با سالی ۲۹ درصد افزایش قیمت، بالغ بر ۱۵۴۶۲۱۴۰ تومان می شد و در پایان برنامه ۵ ساله چهارم با سالی ۲۶ درصد افزایش قیمت، بالغ بر ۴۹۱۰۴۶۱۴ تومان می شد. بدین ترتیب بهای متوسط همان خانه یک میلیون تومانی در سال ۱۳۷۱، پس از ۱۸ سال، یعنی در پایان سال ۱۳۸۸ به ۴۹.۱ میلیون تومان رسید که افزایش ۴۸۱۰ درصدی قیمت متوسط مسکن طی این مدت را نشان می دهد. در سال ۱۳۸۶ سهم زمین از قیمت مسکن به طور متوسط ۵۴ درصد و در سال ۱۳۸۷، ۴۳ درصد بود. «بررسی آمار بانک مرکزی در خصوص شاخص بهای اقلام کلیدی بخش مسکن بر پایه سال ۱۳۷۶، نشان می دهد که نرخ رشد بهای مسکن، به غیر از سال ۱۳۷۸، همواره از نرخ تورم فزونی داشته است.» «سهم هزینه مسکن از کل هزینه خانوار در مناطق شهری در طول دهه گذشته، افزایش یافته و از ۳۱.۵ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۳۳.۲ درصد در سال ۱۳۸۸ رسیده است. شدت افزایش این شاخص در مناطق روستایی بیشتر بوده و از ۱۳.۱ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱۶.۶ درصد در سال ۱۳۸۸ رسیده است.» «... چنانچه توان مالی تأمین مسکن خانوارهای شهری در دهک های درآمدی، مورد بررسی قرار گیرد، ملاحظه می شود که دهک میانی بدون کمک های جنبی، توان تأمین مسکن با زیربنای بالاتر از ۵۰ متر مربع را نداشته و دهک های درآمدی پایین هم حتی با کمک های جنبی، قادر به تأمین درآمدی برای تأمین مسکن نیستند. قابل توجه است که عدم توانایی دهک های پایین درآمدی برای تأمین مسکن در طول سال های اخیر افزایش یافته است.» همه این ارقام و درصدها در سه سال اخیر به شدت رشد کرده اند.

متوسط سطح زیربنای واحد مسکونی از ۱۴۹ متر مربع در سال ۱۳۶۵ به ۱۲۵ متر مربع در سال ۱۳۸۸ رسید. طی این سال ها ۲ تا ۴ درصد واحدهای مسکونی تازه ساز کمتر از ۵۰ متر مربع، بین ۱۲ تا ۱۶ درصد آن کمتر از ۷۵ متر مربع، و بین ۴۳ تا ۵۹ درصد آن کمتر از ۱۲۰ متر مربع بوده است. یکی از علل اساسی کاهش سطح زیربنا افزایش قیمت زمین است.

شاخص سطح زیربنای یک واحد مسکونی که در سال ۱۳۷۵، ۱۵۴ متر مربع بود در سال ۱۳۸۵ به ۶۷ درصد کاهش یافت. شاخص انبوه سازی پس از افزایش قابل ملاحظه طی سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۲، رو به کاهش گذاشته است. شاخص انبوه سازی در ارتفاع به غیر از سال ۱۳۸۶ که افزایش قابل ملاحظه داشته، طی سال های اخیر بین ۴۰ تا ۴۵ درصد بوده است.

«افزایش بی سابقه قیمت زمین و مسکن در شهرهای بزرگ کشور، بار دیگر مسأله قیمت مسکن و زمین را، به عمده ترین مشکل اقتصادی کشور از دیدگاه خانوارها در سال ۱۳۸۶، تبدیل کرده است.» آن بخش از سرمایه که صرفاً برای خرید و فروش مسکن وارد این بازار شده است در سال ۱۳۸۶ قیمت مسکن را بیش از ۸۶ درصد افزایش داده است. «اجاره خانه نسبت به درآمد خانوارها، به ویژه در دهک های پایین درآمدی، گران است و نرخ رشد آن در شهرهای بزرگ و کوچک، همواره رو به بالاست.»

به گزارش روزنامه «دنیای اقتصاد»، بانک مرکزی پیشتر اعلام کرده بود: در نیمه اول سال ۹۰ انبوه سازی که اقدام به تامین زمین برای ساخت و ساز کرده بودند، ۶۰ درصد بیشتر از سال ۸۹، برای خرید زمین هزینه کردند. (نرخ بانک مرکزی با نرخ مرکز آمار همخوانی ندارد).

جدول شماره ۸

تصویر رسمی از بازار مسکن سال ۹۰

کشور	قیمت زمین (مترمربع)	نرخ رشد	قیمت مسکن (مترمربع)	نرخ رشد (درصد)	اجاره بها (مترمربع)	نرخ رشد (درصد)
کشور	۲۲۳,۰۰۰	۹- درصد	۹۳۵,۰۰۰	۲۲	۴,۷۵۰	۴۳
تهران	۲۰۰۰,۰۰۰	۲۳ درصد	۲۰۰۰,۰۰۰	۱۹	۱۱,۵۰۰	۲۰

منبع: مرکز آمار ایران (قیمت ها به تومان)

دنیای اقتصاد به نقل از گزارش شهرداری تهران می نویسد: «میزان ازدواج ها در سال ۸۹ در تهران ۶۰ هزار مورد عنوان شده است. این در حالی است که در این سال بیش از ۱۰۰ هزار واحد مسکونی جدید در تهران ساخته شده است.» این بدین معنی است که ۴۰ هزار خانه تولید شده در این سال می توانست تقاضای انباشته شده خرید خانه از سال های پیش را برآورده کند و نرخ رو به رشد قیمت خانه در تهران را کاهش دهد یا تعدیل کند، ولی چرا این نرخ همچنان در حال رشد است؟ روشن است که یکی از عوامل این نرخ رشد یابنده، افزایش قیمت تولید مسکن است، اما این همه مسأله نیست، یکی از عواملی که در این مورد عمل می کند احتکار انبوه سازان در عرضه خانه های تازه ساز است تا مانع افت قیمت خانه و

بنابراین مانع کاهش نرخ سود در رشته خانه سازی شود و یکی از عواملی که دامنه این احتکار انبوه سازان را محدود می کند دیون آنان به بانک هاست.

روزنامه وطن امروز در ۶ تیر ۱۳۹۱ از قول یک بنگاه دار در منطقه بهداری شهر ارومیه می نویسد: «قیمت هر متر مربع آپارتمان نوساز در سال گذشته در همین منطقه ۶۵۰ هزار تومان بود در حالی که امسال این قیمت به بیش از ۹۰۰ هزار الی یک میلیون تومان رسید.» لازم است دقت شود که این قیمت افزایش یافته مربوط به زمانی پیش از سقوط شدید برابری ریال در برابر ارزهای خارجی است. همین بنگاه دار می گوید: «قیمت زمین در این منطقه از یک میلیون ۲۰۰ هزار تومان هم فراتر رفته و بیشتر خانه های مسکونی هم متر مربعی یک میلیون ۲۰۰ هزار تا ۲ میلیون تومان قیمت گذاری شده که به صورت روزانه در حال افزایش است.»

روزنامه وطن امروز در ۶ تیر ۱۳۹۱ می نویسد: «گزارش های دریافتی از شهر تبریز گویای آن است که فروشندگان و مالکان واحدهای مسکونی این کلان شهر در انتظار گران شدن ملک هستند، به همین سبب میل زیادی برای فروش آپارتمان های خود ندارند و منتظرند با گرانی بازار مسکن، آپارتمان هایشان را با قیمت گران تری بفروشند.» وطن امروز می نویسد: رؤسای اتحادیه های بنگاه داران شهر تبریز از رکود معاملات مسکن و کاهش ۶۰ درصدی آن شکایت می کنند. باید توجه کرد که مالکان آپارتمان های نوساز شهر تبریز را، مانند همه نقاط دیگر ایران، انبوه سازان تشکیل می دهند.

روزنامه وطن امروز در ۶ تیر ۱۳۹۱ درباره اجاره بها در شهر تبریز می نویسد: «اجاره بها در مقایسه با سال قبل تا ۳۰ درصد افزایش یافته است.»

روزنامه وطن امروز در ۶ تیر ۱۳۹۱ در رابطه با قیمت زمین، مسکن، مصالح ساختمانی، پروانه شهرداری و تعرفه های دولتی در شهر مشهد می نویسد: «یکی از کارشناسان املاک ... می گوید از ابتدای سال تاکنون نه تنها نرخ خانه ها تا ۲ برابر افزایش یافته بلکه مصالح ساختمانی، پروانه شهرداری و تعرفه های دولتی ساختمان نیز با افزایش ۲ برابری روبرو شده است. او با بیان اینکه در این میان قیمت زمین نیز ۳ برابر شده است، ادامه می دهد: قیمت اجاره ها نیز تاکنون به میزان ۲ برابر بالا رفته است.»

روزنامه وطن امروز زیر عنوان «افزایش قیمت ها لحظه ایست» می نویسد: «گزارش ها بیانگر این است که قیمت مسکن و اجاره بها در سطح شهر شیراز در سال ۹۰ رکوردی بی سابقه داشته است.» در همین قسمت، وطن امروز از افزایش ۳۰ تا ۵۰ درصدی اجاره بها در شیراز در سال ۹۰ گزارش می دهد.

روزنامه وطن امروز می نویسد: «براساس آنچه در جریان معاملات املاک شهر کرمان در سال ۱۳۹۰ به چشم می خورد، آمارها نشان می دهند در نقاط مختلف شهر کرمان بسته به نوع منطقه رشد قیمت بین ۲۵ تا ۶۵ درصد مشاهده شده است.» همین نشریه از افزایش ۱۰۰ تا ۳۰۰ درصدی اجاره بها در مناطق مختلف اصفهان خبر می دهد.

وطن امروز زیر عنوان «وضع ۴ مالیات بر بازار مسکن» به نقل از مرکز مطالعات تکنولوژی دانشگاه علم و صنعت می نویسد: نبود مالیات برخانه های خالی موجب شده که «سهم خانه های خالی از سکنه از کل خانه های موجود در شهر تهران به بیش از ۱۰ درصد افزایش یابد.» از نظر این منبع به طور کلی وجود ۳ درصد خانه خالی معقول است.

۶- نیاز به مسکن و عدم ارضای این نیاز

کتاب «نگاه راهبردی به مسکن و شهرسازی در کشور» نیاز به مسکن را شامل بخش های زیر می داند: «۱- نیاز به مسکن برای خانوارهای تازه تشکیل شده ۲- نیاز به مسکن برای خانوارهای مهاجر ۳- نیاز به جایگزینی خانه های تخریب شده ۴- نیاز به مسکن برای کمبود فعلی.»

در این کتاب می خوانیم که: «تعداد خانوار کشور از ۹.۷ میلیون در سال ۱۳۶۵ به ۱۷.۵ میلیون خانوار در سال ۱۳۸۵ [و به ۲۱.۲ میلیون خانوار در سال ۱۳۹۰] رسیده است. نرخ رشد تعداد خانوار طی این مدت، برخلاف نرخ رشد جمعیت [که از ۱.۹۶ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۱.۶۲ درصد در سال ۱۳۸۵ رسید]، روندی فزاینده داشته است و از ۲.۴ درصد در اول دوره به ۳.۶ درصد در سال ۱۳۸۵ افزایش یافته است این افزایش موجب گردیده تا بُعد خانوار [یعنی عده افراد یک خانوار] از ۵.۹ نفر در سال ۱۳۶۵ به ۴.۳ نفر در سال ۱۳۸۵ [و در سال ۱۳۹۰ به ۳.۵۵ نفر در کل کشور، به ۳.۴۸ نفر در مناطق شهری و به ۳.۷۳ نفر در مناطق روستایی] کاهش یابد.» روشن است که این کاهش بُعد خانوار با در نظر

داشتن افزایش جمعیت، نیاز به مسکن را در سطح کشور، و به ویژه به خاطر افزایش شهرنشینی، در شهرها، افزایش زیادی داده است.

«نگاه راهبردی...» می گوید: «تعداد خانوارهای تازه تشکیل شده طی سال های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸، به عنوان شاخص تقاضا برای مسکن با نرخ رشد متوسط ۳.۶ درصد در سال، از ۵۲۷ هزار به ۶۲۹ هزار افزایش یافته است.»

در حالی که افزایش واحدهای مسکونی در سال ۱۳۸۵ در کل کشور ۴۷.۳ درصد بود در سال ۱۳۹۰ به ۲۵.۸ درصد رسید. این مقادیر برای واحدهای مسکونی شهری در سال ۱۳۸۵، ۶۵.۴ درصد بود که در سال ۱۳۹۰ به ۲۹.۳ درصد و برای مناطق روستایی از ۱۴.۸ درصد در سال ۱۳۸۵ به ۱۶.۸ درصد در سال ۱۳۹۰ رسید. در طی همین دوره خانوارهای ۲ و ۳ نفره، یعنی خانوارهای در مجموع تازه تشکیل شده، از ۳۸.۲ درصد به ۴۵.۵ درصد افزایش یافت. روشن است که این افزایش نشانگر افزایش نیاز به واحدهای مسکونی بیشتر است.

براساس گزارش کتاب «نگاه راهبردی...» اندازه شاخص تخریب طبیعی واحدهای مسکونی در ایران برای نقاط شهری بین 0.9 تا ۱.۵ و برای نقاط روستایی ۲.۲ درصد در سال برآورد شده است. به این ترتیب، در سال ۱۳۸۸، در مناطق شهری بین ۱۱۷ تا ۱۹۵ هزار و در مناطق روستایی نزدیک ۱۰۰ هزار واحد مسکونی بر اثر تخریب طبیعی از بین رفته است. بنابراین باید از مجموع افزایش واحدهای مسکونی جدید در کل کشور در سال ۱۳۸۸ حداقل بیش از ۲۰۰ هزار واحد کم کرد و این تعداد را در نرخ افزایش واحدهای مسکونی به حساب نیآورد.

جدول شماره ۹. خانوارهای ساکن در واحد مسکونی موجود برحسب یک اتاق و کمتر (واحد هزار نفر)

سال	۱۳۶۵		۱۳۷۵		۱۳۸۵	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
کل کشور	1727	۱۸.۱	1372	۱۱.۲	۱۷۰۵	۹.۸
شهری	88	۱۶	721	۹.۱	۱۰۲۳	۸.۳
روستایی	847	۲۱	651	۱۵	۶۸۲	۱۳.۶
مأخذ: مرکز آمار ایران سرشماری های عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵						

براساس گزارش کتاب «نگاه راهبردی...» «طی دهه ۱۳۷۵ - ۱۳۸۵، تعداد خانوارهای ساکن در یک اتاق و کمتر، حدود ۳۵۰ هزار خانوار افزایش یافته است.» همین منبع اضافه می کند که «نتایج سرشماری سال ۱۳۸۵ نشان می دهد که بیش از ۱۳ درصد از خانوارها در واحدهای زیر ۵۰ متر مربع و نزدیک به ۳۳ درصد در واحدهای زیر ۷۵ متر مربع بسر می برند.»

گزارش این کتاب درباره کمبود مسکن چنین است: «به رغم بهبود کلیه شاخص های کمی مسکن در سه دهه اخیر، هنوز مسأله کمبود مسکن، به ویژه در شهرها، از جمله مهم ترین مسایل سکونتی جوامع شهری و روستایی است. چنانچه کمبود مسکن به ازای یک واحد مسکونی برای یک خانوار محاسبه شود، کمبود کنونی مسکن (۱۳۸۸) در کشور، بدون احتساب واحدهای مسکونی کم دوام و تقاضای بالقوه خانواده های اجاره نشین، بیش از ۱.۷ میلیون واحد خواهد بود که ۱.۳ میلیون آن در مناطق شهری و ۴۰۰ هزار واحد آن در نقاط روستایی است.»

«در حال حاضر [۱۳۸۸]، ۱۳.۶ میلیون خانوار شهری در ۱۲.۷ میلیون واحد مسکونی سکونت دارند. در این میان، بیش از یک میلیون خانوار شهری در یک اتاق و کمتر، زندگی می کنند. هنوز در مناطق شهری، بیش از ۱.۶ میلیون واحد مسکونی ساخته شده از مصالح کم دوام وجود دارد. این رقم در روستاها به ۲.۶ میلیون واحد مسکونی می رسد [پس در سال ۱۳۸۸ در شهر و روستا جمعاً ۴.۲ میلیون واحد مسکونی کم دوام وجود داشت.] و این در حالی است که بخش قابل ملاحظه ای از سایر واحدها که اصطلاحاً از مصالح بادوام ساخته شده اند، در برابر زلزله یا سایر حوادث مقاوم نیستند.»



جدول ۱۰ - مقایسه درصد جمعیت برخی استان های کشور با درصد سرمایه گذاری
بخش خصوصی در مسکن در همان استان ها در نیمه اول سال ۹۰

استان	درصد جمعیت	درصد سرمایه گذاری
تهران	۱۶.۲	۲۵.۶
اصفهان	۶.۵	۹.۴
خراسان رضوی	۸	۸.۶
مرکزی	۰.۱۹	۱.۲
گیلان	۳.۳	۳.۸
یزد	۱.۴	۱.۴
مازندران	۴	۳.۲
کرمانشاه	۲.۶	۲.۴
همدان	۲.۳	۲
کردستان	۲	۱.۶
لرستان	۲.۳	۱.۴
فارس	۶.۱	۳.۲
خوزستان	۶	۲.۷
سیستان و بلوچستان	۳.۵	۰.۷

مأخذ: سرشماری نفوس و مسکن مرکز آمار و نتایج سرمایه گذاری بخش
خصوصی در مسکن بانک مرکزی در سال ۹۰

همان گونه که در این جدول مشاهده می شود در ۵ استان نخست درصد سرمایه گذاری بخش خصوصی در ساختمان های مسکونی از درصد جمعیت این استان ها بیشتر است. در استان یزد این درصدها برابر یکدیگرند ولی در ۸ استان آخر درصد سرمایه گذاری بخش خصوصی در مسکن از درصد جمعیت این استان ها کمتر است. مقایسه نسبت های سه استان اول به سه استان آخر، نشان دهنده شدت تفاوت سرمایه

گذاری بخش خصوصی در این استان ها است؛ هرچند که تهیه زمین برای انبوه سازان در سه استان اول بسیار گران تر از سه استان آخر تمام شده است. در استان تهران نسبت درصد سرمایه گذاری به درصد جمعیت ۱۵۸، در استان اصفهان ۱۴۴.۶، در استان خراسان رضوی ۱۰۷.۵، اما در استان فارس تقریباً ۵۲.۵، در استان خوزستان ۴۵ و در استان سیستان و بلوچستان فقط ۲۰ بود. علت این ناموزنی در سرمایه گذاری بخش خصوصی در ساختمان های مسکونی استان های کشور را باید در نرخ سود بسیار بالا در سه استان نخست و نرخ سود پایین در سه استان آخر جستجو کرد. زیرا قیمت هر متر مربع سطح زیربنا در سه استان اول بسیار بالاتر از استان های دیگر است و این هم شامل زمین می شود و هم شامل بنا.

خبرنامه شماره ۲ «زیر و بم ساخت و ساز از خرد تا کلان در استان مازندران» از قول «خبرنامه شماره ۱۹ نظام مهندسی استان مازندران» می نویسد: «گردش مالی ساخت و ساز استان مازندران سالیانه سی هزار میلیارد ریال است و این مقدار گردش مالی، چند برابر بودجه عمرانی استان می باشد.» خبرنامه شماره ۲ می نویسد: بازار ساخت و ساز مسکن نسبت به بسیاری دیگر از انواع سرمایه گذاری ها زود بازده تر و دارای سود بیشتر است. «در شهرسازی به طور متوسط قیمت یک متر مربع زمین از ۵۰۰ هزار ریال در سال ۱۳۷۹ به حدود سه میلیون ریال در سال ۱۳۸۷ رسید، و قیمت یک متر مربع مسکن از یک میلیون ریال در سال ۱۳۷۹ به شش میلیون و پانصد هزار ریال رسید.» یعنی طی ۸ سال قیمت زمین خالی ۵.۵ برابر و قیمت یک متر مربع واحد مسکونی ۶.۵ برابر شد. خبرنامه شماره ۲ می نویسد: متوسط قیمت یک متر مربع زمین ساختمان های تکمیل شده در مناطق شهری استان مازندران در فاصله ده ساله ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵، ۲۵ برابر شده است. در همین مدت متوسط قیمت زمین ساختمان های تکمیل شده در کشور ۱۰ برابر شده است. «این امر انگیزه مهمی در حرکت سرمایه های بومی و غیر بومی به سمت ساخت و ساز در استان مازندران است.» همین خبرنامه درباره نرخ اجاره بها می نویسد: «نرخ اجاره یک متر مربع واحد مسکونی در شهر ساری در فاصله سال های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۷ معادل ۴.۵ برابر شده و از حدود ۵۰۳ هزار ریال به حدود ۲۴.۳ هزار ریال رسیده است.»

روزنامه «دنیای اقتصاد» ۳۰ مهر ۱۳۹۱ می نویسد: «گروهی از کارشناسان اقتصادی ... معتقدند: بسیاری از ساخت و سازهای مربوط به دو سال گذشته که در حالت طبیعی باید در ماه های جاری به آپارتمان تبدیل و به بازار مصرف عرضه می شد به خاطر رونق سفته بازی در بازار دلار و سکه، به حالت نیمه تعطیل درآمده و سازنده ها سرمایه شان را به جای صرف کردن در تکمیل آنچه ساخته اند، وارد

بازارهای هیجانی کرده‌اند. در این بررسی ضمن شناسایی نرخ رشد قیمت مسکن در نیمه اول امسال مشخص شده است: کاهش عرضه مسکن در نتیجه توقف مراحل پایانی ساخت، افت قدرت خرید مسکن به خاطر کاهش ارزش ریال و افزایش حجم مستاجران از جمله خصلت‌های جدید بازار مسکن هستند که در کنار آن، تشکیل موج تازه تقاضای مسکن ناشی از متولدین دهه ۶۰، می‌تواند شرایط نیمه دوم سال را سخت کند.» از مطالب بالا، دنیای اقتصاد نتیجه می‌گیرد که «اگر بازار نتواند از پتانسیل ساخت وسازهای پررونق سال‌های اخیر بهره ببرد، قیمت مسکن از سطح موجود باز هم فراتر خواهد رفت.» دنیای اقتصاد گزارش می‌دهد: «رییس اتحادیه مشاوران املاک در میزگردی که هفته گذشته در پایگاه اطلاع رسانی صنوف مسکن ایران (صما) برای پیش‌بینی تحولات مسکن در نیمه دوم امسال برگزار شد، اعلام کرد: قیمت مسکن در نیمه اول سال ۹۱ بین ۳۵ تا ۴۵ درصد افزایش یافت. ... مرکز آمار پیشتر نرخ رشد قیمت مسکن را در بهار امسال ۳۱ درصد اعلام کرده بود اما هنوز این مرکز، نرخ رسمی افزایش در نیمه اول سال را منتشر نکرده است. ... براساس این گزارش، تبدیل مسکن به کالایی لوکس در نتیجه افزایش قیمت‌ها، احتمال ایجاد سونامی در قیمت مسکن و پیش‌بینی افزایش نرخ اجاره‌نشینی نیز در این میزگرد، احتمالات موجود برای سال آینده در بازار مسکن عنوان شد؛ مسوولان و کارشناسان حاضر در این نشست همچنین تاکید کردند در شش ماه ابتدایی امسال قیمت مصالح تا بالاترین میزان ممکن رشد قیمتی داشته است ... بهلول حسینی، عضو کمیسیون عمران مجلس ... ادامه داد: از سوی دیگر، در سال جاری قیمت‌ها به اندازه‌ای در بازار مسکن افزایش داشته است که قدرت خریداران مصرفی هم در این بازار کاهش یافته است؛ این امر به هیچ وجه با وعده‌های موجود در زمینه تامین مسکن و تنظیم بازار مطابقت ندارد؛ چرا که حتی اگر ۰/۱ از این وعده‌ها محقق می‌شد باز شاهد اتفاقات بهتری در این زمینه بودیم. ... رییس اتحادیه مشاوران املاک افزود: مطمئن باشید اگر روند کنونی ادامه یابد باید منتظر جهش قیمت‌ها در بازار مسکن در ۶ ماه آینده باشیم.» دنیای اقتصاد از قول یک کارشناس امور مسکن می‌نویسد: «نگرانی بزرگی که بازار مسکن را تهدید می‌کند احتمال افزایش نسبت اجاره نشینی در آینده نزدیک نسبت به حجم مسکن‌های ملکی است.»

۷- واحدهای مسکونی خالی

برطبق گزیده آمار نفوس و مسکن مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰ تعداد واحدهای مسکونی خالی در کشور ۱۶۶۳۴۱۲ واحد بود که ۳۱۲ هزار واحد آن مربوط به تهران می شد.

جدول شماره ۱۱: واحدهای مسکونی خالی از سکنه در کل کشور

سال	۱۳۸۵	۱۳۹۰	افزایش مطلق	درصد تغییر
تعداد	۶۳۳۵۶۹	۱۶۶۳۴۱۲	۱۰۲۹۸۴۳	۱۶۲.۵۴

همان گونه که در جدول بالا می بینیم طی ۵ سال ۱۰۲۹۸۴۳ بر واحد مسکونی خالی افزوده شده و به ۱۶۶۳۴۱۲ واحد در سال ۹۰ رسیده است، یعنی افزایشی ۱۶۲.۵ درصدی داشته است. این در حالی است که در بیش از یک میلیون واحد مسکونی بیش از یک خانوار زندگی می کنند و ۴.۲ میلیون واحد مسکونی در کشور فرسوده و فاقد ایمنی برای سکونت هستند. در بحران اقتصادی اسپانیا که با بحران اضافه مسکن تداعی می شود واحدهای مسکونی خالی کمی بیش از ۱۲۰۰۰۰۰ است. این مقدار واحد مسکونی خالی در ایران عمدتاً نوسازند و توسط انبوه سازان به امید فروش آنها به قیمتی با سود مناسب تولید شده اند. این انبوه سازان نه تنها به سود حاصل از فروش این واحدهای مسکونی، بلکه به نرخ سودی مناسب آن نیز می اندیشند. حال با توجه به افزایش قیمت تولید واحدهای مسکونی که خود محصول افزایش شدید قیمت زمین، مصالح ساختمانی، هزینه های اداری، نرخ بهره بانکی و سقوط ارزش پول کشور است - و این حتی بر روی قیمت واحدهای مسکونی از پیش ساخته شده منظور می شود - تقاضای موثر یا قوه خرید مردم به ویژه با افزایش نرخ بیکاری به شدت کاهش یافته است. این انبوه سازان خانه های خود را به قصد فروش ساخته اند و نه اجاره دادن هرچند که همین وضع به خاطر افزایش شدید اجاره بها در مورد توان اجاره کردن نیز صادق است. نمایی از انبوه سازی در ایران



۸- نتیجه گیری

○ وضع مسأله مسکن در ایران بسیار وخیم است و بار سنگین هزینه مسکن بر دوش توده های مردم و به ویژه بر دوش کارگران و دیگر زحمتکشان است که حتی قادر به پرداخت اجاره برای یک مسکن مناسب نیستند و پرداخت اجاره بها حداقل نیمی از درآمد خانوارشان را می بلعد.

○ هرچه زمان پیشتر می رود قیمت زمین و مسکن افزایش بیشتری می یابد و شمار هرچه کمتری از خانوارها قادر به خرید مسکن مناسب و ایمن و یا اجاره خواهند شد. این در حالی است که سلطه زمینداران و به ویژه سرمایه داران رشته ساختمانی با ثروت های میلیاردی بر مسکن توده مردم نقش روز افزون خواهد یافت.

○ وضع مسأله مسکن در ایران نشان می دهد که حل این مسأله در نظام سرمایه داری و به ویژه در رژیم اسلامی ممکن نیست.

راه حل مسأله مسکن:

خواست کارگران انقلابی نه مالکیت انفرادی بر زمین و مسکن، بلکه دست یابی و امکان بهره مندی همگان از مسکن ایمن و مناسب با هزینه قابل تحمل است. این هزینه یا اجاره ای که ساکن واحد مسکونی می پردازد باید اساساً برای تعمیرات، بازسازی، نگهداری و توسعه واحدهای مسکونی به کار انداخته شود. حل کامل مسأله مسکن تنها در سوسیالیسم امکان پذیر است. به عنوان گام هائی در جهت حل این مسأله اجتماعی که هم جهت با و ملهم از حل سوسیالیستی مسأله مسکن است، اقدامات فوری زیر می تواند مضمون مبارزه کارگران برای مسکن را در مقطع کنونی تشکیل دهد: ملی کردن زمین و اختصاص

ساختمان‌های دولتی مازاد بر نیاز دولت و خانه‌های اضافی ثروتمندان برای مسکن‌گزینی توده مردم، ایجاد خانه‌های ایمن، مناسب و بهداشتی دولتی و اجاره همه آنها به توده‌های مردم و کمک به تعاونی‌های کارگران و زحمتکشان برای ساختن خانه.